

درباره کنفرانس برلین

* مطالعه چگونگی شکل گیری و برگزاری کنفرانس برلین و اهدافی که سازماندهندگان آن از این سمینار دنبال می‌کردند به آشکاری نشان می‌دهد که این سمینار نه حرکتی فرهنگی جهت شناخت مسائل و مشکلات مردم ایران بلکه کنفرانس دولتی‌ای بود که از سوی امپریالیسم آلمان و با همکاری سفارت جمهوری اسلامی جهت تطهیر چهره جنایتکار جمهوری اسلامی سازمان یافته بود. برگزارکنندگان قصد داشتند تا ضمن بازار گرمی برای شعارهای فریبکارانه خاتمی به این توهم دامن بزنند که از قرار قدرت حاکم بر ایران در جهت دمکراتیزه کردن جامعه گام برداشته و خاتمی سمبل و مجری چنین امری است.

* گردانندگان این کنفرانس علیرغم ادعای طرفداری از "دیالوگ" فیما بین نظرگاههای مختلف از همان آغاز عزم خود را به برگزاری یک کنفرانس "تک صدایی" در جهت بزک کردن چهره دیکتاتوری حاکم بر ایران آشکار ساخته و در هر گامی که در این جهت بر می‌داشتند برخوردی غیردمکراتیک بیشتری از خود بروز می‌دادند.

صفحه ۵

جمهوری اسلامی و
و معضل بیکاری

* در واقع راه حل دولت خاتمی در عمل نه گسترش تولید و بالابردن ظرفیت اقتصادی کشور جهت افزایش اشتغال بلکه برعکس تسهیل شرایط اخراج کارگران می‌باشد. این واقعیت را چه در بررسی برنامه وسیع خصوصی‌سازی این دولت و چه تغییر قوانین کار به روشنی می‌توان مشاهده نمود. دولت خاتمی در حالیکه شعار مبارزه با بیکاری می‌دهد عملاً در طول سه سال حیات خود بیکاری را دو برابر نموده و به این ترتیب نشان داده است که او به جای ارائه راه حل جهت ایجاد اشتغال، اخراج وسیعتر کارگران را در دستور کار خود قرار داده است.

صفحه ۲

حجاریان "معمار جنبش اصلاح طلبی"!

در صفحه ۱۲

در این شماره می‌خوانید:

- * پای درد دل کارگران از لابلای مطبوعات رژیم ۱۷
- * "عدالت اجتماعی" در دوران سرمایه جهانی ۲۷
- * پیام فدایی و خوانندگان ۲۸
- * ضرورت دمکراسی و کمونیسم ۲۹
- * گزیده هایی از اظهارات سران رژیم در مطبوعات ۳۴

ستون آزاد:

نگاهی مستقل به

واکنش نیروها در برلین

صفحه ۲۰

جهان ، یک دهه بعد از

سقوط دیوار برلین

صفحه ۲۳

جمهوری اسلامی و معضل بیکاری

سردمداران جمهوری اسلامی در هر فرصتی از خطر بیکاری سخن گفته و از عواقب اجتناب ناپذیر این امر به همدیگر هشدار می‌دهند. اما این هشدارها همانطور که عملکرد ۲۱ ساله حکومت جمهوری اسلامی ثابت نموده ناشی از نگرانی و دغدغه حاکمین وقت نسبت به شرایط زندگی فلاکت بار توده‌ها نیست و آنها از زاویه مشکلات و مصائبی که با رشد بیکاری گریبان گیر مردم می‌گردد به مساله بیکاری نمی‌نگرند، بلکه هشدارهای مکرر آنها به دلیل احساس خطری است که رشد روزافزون بیکاری برای حفظ نظام ضد مردمی حاکم ایجاد کرده است.

رئیس سازمان برنامه و بودجه جمهوری اسلامی بیکاران را "لشکر بالقوه اغتشاش" می‌نامد و وزیر اطلاعات از این لشکر به عنوان "سرباز مطیع بحران و آشوب" نام می‌برد و رفسنجانی که اخیرا به عنوان چهل و ششمین ثروتمند جهان شناخته شده است "کارگران بیکار" را "بمب ساعتی" توصیف می‌کند که در

صورت انفجار نظام حاکم را متلاشی خواهند کرد.

نگاهی به آمارهایی که در زمینه بیکاری انتشار یافته گویای چرایی وحشت سردمداران رژیم می‌باشد. روزنامه کارو کارگر (۱۶ اردیبهشت ۷۸) از قول یک متخصص اقتصادی نرخ بیکاری را ۴۲ درصد اعلام نمود. در همین روزنامه نرخ رشد بیکاری در فاصله ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۸ در استانهای مختلف به این شرح قید شده است. نرخ رشد بیکاری در کرمانشاه از ۱۷/۴ درصد به ۳۰/۶ درصد، کرمان از ۱۸/۶ درصد به ۳۰/۶ درصد، ایلام از ۱۶/۵ درصد به ۲۷/۸ درصد، خوزستان از ۱۶/۱ درصد به ۲۷/۲ درصد و کهگیلویه از ۱۴/۷ درصد به ۲۵/۲ درصد افزایش پیدا کرده است. و این در حالی است که برخی از کارشناسان اقتصادی نرخ بیکاری را خیلی بیشتر از اینها ارزیابی نموده و بیکاران کشور را بین ۷ تا ۱۰ میلیون نفر تخمین می‌زنند. البته علیرغم این واقعیات، سازمان برنامه و بودجه مدعی است که از جمعیت ۶۲ میلیون و ۸۰۰ هزار نفری ایران ۱۷ میلیون و ۹۰۰ هزار نفر نیروی کار کشور را تشکیل می‌دهند و از این جمعیت ۱۵ میلیون و ۵۲ هزار نفر شاغل و در نتیجه تنها ۲ میلیون و ۸۴۸ هزار نفر بیکار می‌باشند. (۱) اما بیکاری در چنان سطح وسیعی گسترش یافته است که نه سازمان برنامه و نه هیچ ارگان یا فردی قادر به کتمان آن نیست و تلاش سازمان برنامه برای کم جلوه دادن نرخ بیکاری در کشور تلاش عبث و بیهوده‌ای است. خود خاتمی معضل بیکاری را "چالش اساسی دولت" خود قلمداد کرده است.

اما ببینیم که با توجه به همه هشدارهای مسئولین جمهوری اسلامی در مورد معضل بیکاری در کشور و تاکید آنان بر "ابعاد امنیتی" معضل بیکاری، راه حل رژیم برای

مقابله با این امر چیست؟

جمهوری اسلامی خود می‌پذیرد که سالانه حداقل ۸۰۰ هزار نفر وارد بازار کار می‌شوند. (۲) و جهت پاسخگویی به نیاز این جمعیت عظیم جویای کار دولت خاتمی در برنامه سوم توسعه اقتصادی متعهد ایجاد سالانه ۷۲۵ هزار شغل جدید شده است. از آنجا که با توجه به رشد جمعیت و خاصیت جوان بودن جمعیت کشور تعداد کسانی که سالانه وارد بازار کار می‌شوند از ۸۰۰ هزار نفر بیشتر بوده و دولت هم رسماً پذیرفته است که قصد ایجاد شغل برای تمامی این تعداد را ندارد پس تا همین جا و صرفنظر از هر وعده و ادعایی دو نتیجه قطعی بدست می‌آید که حتما باید مورد توجه قرار گیرد:

الف: راه حلهای ادعایی دولت نه برای بیکاران موجود بلکه برای کسانی است که از این به بعد وارد بازار کار می‌شوند. بنابراین حتی در روی کاغذ هم برای ارتش عظیم بیکاران موجود هیچ برنامه‌ای جهت اشتغال و هیچ امیدی به پیدا کردن کار وجود ندارد.

ب: در صورتی که برنامه‌های دولت همانطور که ادعا شده پیش برود (که خود البته یک فرض محال است) در خوش بینانه‌ترین حالت هر سال درصدی به تعداد بیکاران افزوده خواهد شد. به عبارت دیگر نه تنها هیچ چشم اندازی برای حل مساله بیکاری در ایران وجود ندارد بلکه دولت با برنامه‌هایی که ارائه داده است قادر نیست روند روبه رشد بیکاری را متوقف ساخته و از افزایش ارتش عظیم بیکاران جلوگیری نماید.

بنابراین همانطور که بررسی راه حلهای دولت خاتمی در رابطه با بیکاری، نشان می‌دهد دولت حتی در روی کاغذ نیز قادر به مقابله با معضل بیکاری نمی‌باشد و اگر تلاشی در این جهت صورت گیرد هدفش

تنها کاستن از شدت بیکاری و شتاب رشد آن می‌باشد.

ارقام مورد نظر در این برنامه دست پیدا کنیم. ترس ما این است که برنامه سوم روی کاغذ بماند"

معاون وزیر کار جمهوری اسلامی اعتراف می‌کند که برای ایجاد هر فرصت شغلی به "۱/۴ تا ۱۰ میلیون تومان سرمایه گذاری ریالی" احتیاج است. بنابراین برای اینکه ادعای دولت خاتمی که گویا خواهان ایجاد ۷۲۵ هزار فرصت شغلی است تحقق یابد دولت به حجم عظیم سرمایه گذاری نیازمند است.

ولی دولت خاتمی که همواره از بی‌پولی می‌نالند خود معترف است که نه قادر به تامین چنین سرمایه ای است و نه می‌تواند همان حداز سرمایه ای هم که از طریق صدور نفت و جمع آوری مالیات و به کیسه دولت ریخته می‌شود را کاملاً صرف سرمایه گذاری جهت رشد تولید و ایجاد فرصتهای شغلی و در یک کلام رشد اقتصادی کشور نماید.

در برنامه سوم قید شده است که طی ۵ سال آینده دولت با سرمایه گذاریهای موجود و مشخص شده برای آینده به رشد اقتصادی ۶ درصدی خواهد رسید ولی کارشناسان اقتصادی خود رژیم مطرح ساخته اند که این پیش بینی غیرواقعی است و با داده های موجود در بهترین حالت می‌توان به رشد اقتصادی ۳/۷ درصدی نایل آمد و در نتیجه میزان سرمایه گذاری‌های موجود و پیش بینی شده به حدی نیست که بتواند پاسخگوی ایجاد ۷۲۵ هزار فرصت شغلی ادعایی دولت گردد. غیرواقعی بودن ادعاهای دولت خاتمی در برنامه سوم توسعه اقتصادی تا آنجاست که حتی سرحدی‌زاده وزیر سابق کار و نماینده کنونی مجلس و از طرفداران دولت خاتمی می‌گوید: "در مورد اشتغال در برنامه فقط لفظ پردازی شده و معلوم نیست با کدام توان و بضاعت قرار است به

وسیعتر کارگران را در دستور کار خود قرار داده است.

واقعیت این است که جمهوری اسلامی با تمام دارو دسته های درونی‌اش (۴) به علت ماهیت ضد مردمی خود نه به فکر دوا کردن دردی از دردهای بیشمار کارگران و زحمتکشان می‌باشد و نه در غم تاثیرات مخرب بیکاری در زندگی کارگران. در شرایطی که به دلیل رشد روز افزون بیکاری ما شاهد رشد فقر و فلاکت، فحشا و اعتیاد و خودکشی در سطح جامعه هستیم سردمداران جمهوری اسلامی به تنها چیزی که می‌اندیشند تقویت موقعیت سرمایه داران زالوصفت می‌باشد که به دلیل حجم عظیم ارتش بیکاران قدرت خدایی یافته و در مقابل اعتراضات برحق کارگران تکیه کلامشان این شده که اگر نمی‌خواهید بروید حسابداری و تسویه حساب کنید!! همین واقعیت به خوبی فواید ارتش عظیم بیکاری را برای بورژوازی ایران با برجستگی تمام آشکار می‌سازد.

البته رژیم جمهوری اسلامی بعنوان مدافع منافع سرمایه داران هرگز حاضر نبوده و نیست گامهای واقعی و جدی در جهت رفع بیکاری در جامعه بردارد ولی حتی اگر به خاطر جلوگیری از خطری که گسترش بیکاری در جامعه برای کل نظام در بردارد خواهان کاهش نرخ بیکاری باشد، قادر به این کار نیست. چرا که با برنامه های اقتصادی که در رابطه با بانک جهانی و صندوق بین المللی پول دنبال میکند، گسترش بیکاری در جامعه اجتناب ناپذیر است. رژیم بدلیل وابستگی خود به امپریالیستها تنها با تقویت ماشین سرکوب خویش و بسط بوروکراسی جهت کنترل هرچه گسترده تر زندگی توده ها به جنگ بیکاری (!؟) و مقابله با خطر "شکر بیکاران" مبادرت می‌ورزد. در همین رابطه است که می‌بینیم علیرغم آه و فغان سران

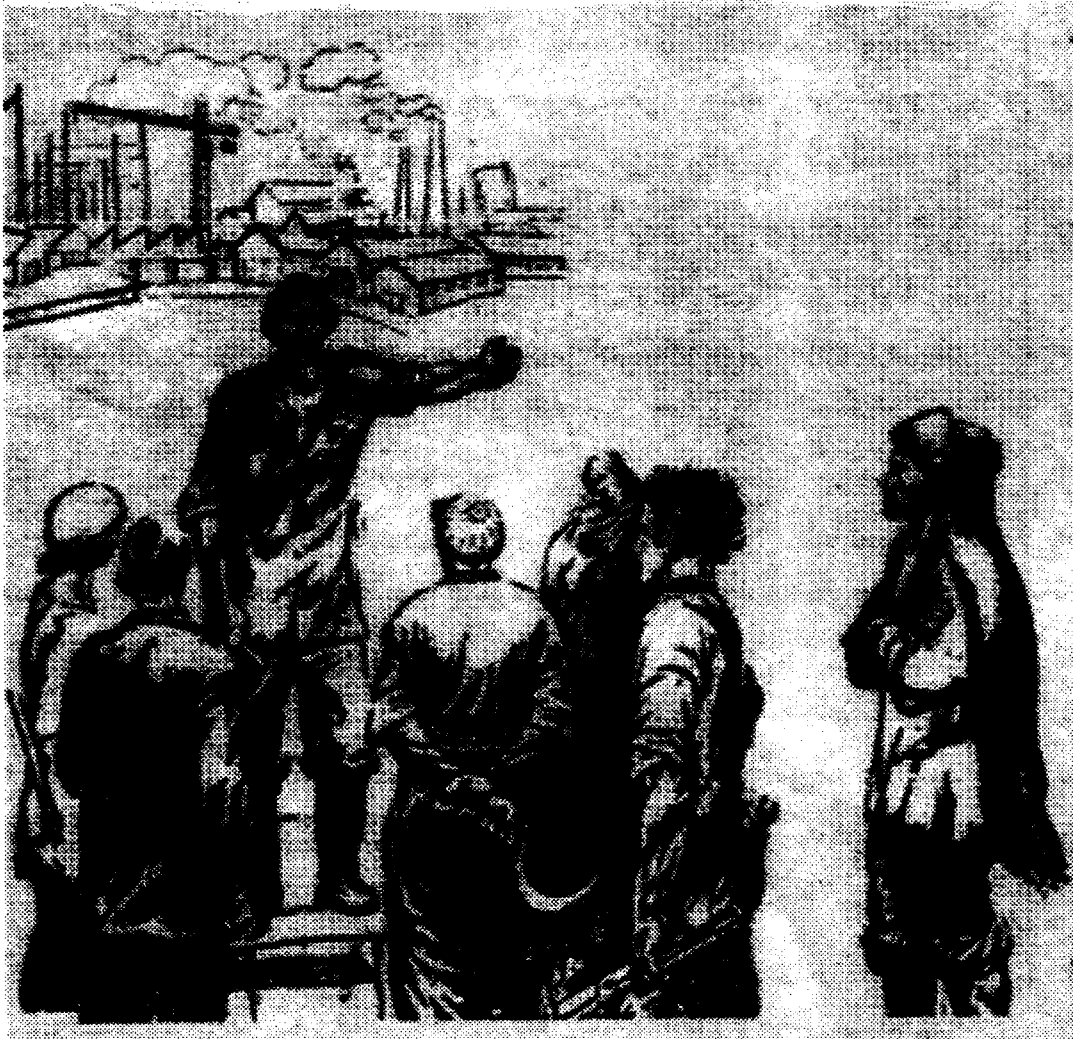
مجلس با تصویب قانون خارج شدن کارگاههای کمتر از پنج کارگر از شمول قانون کار دست کارفرمایان را جهت اخراج کارگران این کارگاهها، که ۴۰ درصد نیروی کار کشور را تشکیل می‌دهند باز گذاشته است.

در واقع راه حل دولت خاتمی در عمل نه گسترش تولید و بالابردن ظرفیت اقتصادی کشور جهت افزایش اشتغال بلکه برعکس تسهیل شرایط اخراج کارگران می‌باشد. این واقعیت را چه در بررسی برنامه وسیع خصوصی‌سازی این دولت و چه تغییر قوانین کار به روشنی می‌توان مشاهده نمود. دولت خاتمی در حالیکه شعار مبارزه با بیکاری می‌دهد عملاً در طول سه سال حیات خود بیکاری را دو برابر (۳) نموده و به این ترتیب نشان داده است که او به جای ارائه راه حل جهت ایجاد اشتغال اخراج

جمهوری اسلامی مبنی بر فقدان سرمایه برای مقابله با بیکاری شاهد افزایش روزمره بودجه ماشین سرکوب رژیم می‌باشیم. تقویت ماشین سرکوب جهت کنترل "ارتش بالقوه اغتشاش" عمل نقدی است که در ضمن شرایط را برای اشاعه وعده های نسیه و دروغهای خاتمی نیز آماده تر می‌سازد. در شرایط سرکوب که امکان آزادی بیان و اشاعه حقایق وجود ندارد، فریب جولان وسیع دارد.

پاورقی‌ها:

- ۱- سازمان برنامه به این ترتیب نرخ بیکاری را در کشور ۱۶ درصد اعلام کرده است در حالیکه نرخ بیکاری برای سال ۷۶ در برخی از مطبوعات خود رژیم حدود ۲۴٪ درصد برآورد شده است. از طرف دیگر جائیکه محبوب رئیس "خانه کارگر" اعتراف نمود که "۴۹ درصد ظرفیت تولید کشور خالی است" (یعنی رکود اقتصادی کماکان همچون ۲ سال گذشته ادامه پیدا خواهد کرد) می‌توان به ابعاد دروغ پردازی سازمان برنامه در مورد نرخ بیکاری پی برد.
- ۲- برخی از کارشناسان رژیم این رقم را یک میلیون نفر اعلام کرده اند.
- ۳- معاون وزیر کار جمهوری اسلامی در ۹ شهریور ماه اعلام نمود تعداد بیکاران طی سه سال اخیر به دو برابر افزایش یافته و به ۲ میلیون نفر بالغ گردیده است.
- ۴- نه دولت خاتمی راه حلی برای مقابله با بیکاری دارد و نه جناح مقابل او که بیشرمانه مدعی است با صدور نیروی کار معضل بیکاری را حل خواهد کرد.



مرک بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

درباره کنفرانس برلین

کنفرانسی که در روزهای هفتم تا نهم آوریل به دعوت بنیاد فرهنگی "هاینریش بل" تحت عنوان "ایران بعد از انتخابات" در برلین (آلمان) برگزار شد از همان ابتدا با اعتراض گسترده نیروهای مخالف جمهوری اسلامی مواجه شد. در حالیکه نیروهایی چون فدائیان خلق "اکثریت"، حزب دمکراتیک مردم ایران، جمهوری خواهان و تمام کسانی که از جریان خاتمی دفاع می‌کنند، به پشتیبانی علنی از کنفرانس مزبور پرداختند، گسترش اعتراضات برعلیه چگونگی برگزاری کنفرانس مزبور و افشاگری برعلیه اهدافی که برگزار کنندگان آن جهت تطهیر چهره جنایتکار جمهوری اسلامی دنبال می‌کردند در عمل به آنجا رسید که علیرغم حضور گسترده پلیس آلمان و رفتار خشونت آمیزش با برخی از معترضین، برگزار کنندگان کنفرانس مجبور گشتند در روز دوم برگزاری این سمینار، توقف آنرا اعلام نموده و سمینار خود را در پشت درهای بسته و با شرکت افراد دست چین شده برگزار نمایند. (۱)

در شرایطی که بحران سر تا پای نظام حاکم را فرا گرفته و مبارزه طبقاتی در کشور هر روز عمق بیشتری می‌یابد کنفرانس برلین با رویدادهایی که پیش آمد به حادثه ای تبدیل شد که چگونگی برخورد با آن، جایگاه احزاب و سازمانهای مختلف را در مبارزه طبقاتی جاری آشکارتر ساخته و مواضع آنها را در امور اجتماعی در مقابل دید همگان قرار می‌دهد. بنابراین چه جهت روشن شدن چگونگی برگزاری کنفرانس و اهدافی که برگزار کنندگان آن دنبال می‌کردند و چه ارزیابی مواضع و

ادعاهای جریانهای مختلف سیاسی ضروری است که روند شکل گیری حوادث در این سمینار را مورد توجه قرار دهیم. برگزار کننده کنفرانس برلین اگر چه در ظاهر بنیاد فرهنگی "هاینریش بل" معرفی شده بود اما در واقع این کنفرانس از طرف وزارت خارجه آلمان و با همکاری سفارت جمهوری اسلامی در این کشور سازمان یافته بود. دولت آلمان قصد داشت تا با دعوت از تعدادی از روزنامه نگاران، نویسندگان و روشنفکران ایرانی که اکثرا از طرفداران علنی خاتمی می‌باشند "دیالوگ" سازمان داده و شرایطی بوجود آورد تا در جریان آن روند "اصلاحات" خاتمی مورد تاکید و تائید قرار گرفته و اینطور تبلیغ شود که سیر "دمکراتیزه" شدن قدرت سیاسی در ایران در حال گسترش و نضج گیری است. قرار بود در این کنفرانس با جهت گیری مزبور درباره همه چیز صحبت شود، البته بجز تروریسم دولتی جمهوری اسلامی و نقض حقوق بشر در زیر سلطه این رژیم دارو شکنجه.

بواقع دولت آلمان به عنوان یکی از پشتیبانان همیشگی جمهوری اسلامی در دو دهه گذشته همچون بقیه همپالگی‌هایش در غرب در تلاش است تا از خاتمی و شعارهای "حکومت قانون" و "گفتگوی تمدنهای" او به مثابه وسیله ای جهت آماده سازی افکار عمومی سود جست و از آن به نفع گسترش روابط غارتگرانه اش با ایران استفاده نماید. به خصوص که افکار عمومی مردم آلمان بدنبال دادگاه میکونوس و آشکار شدن نقش رهبران جمهوری اسلامی در ترور جنایتکارانه مزبور نسبت

به تروریسم و نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی حساس شده بود. (۲)

سخنرانان کنفرانس مزبور کاملا در چهارچوب خط مشخصی دست چین شده بودند. آنها عبارت بودند از تعدادی از نویسندگان و روشنفکران به اضافه عناصر شناخته شده ای که در بیست سال گذشته همه تلاش شان در جهت حفظ و تحکیم سلطه جمهوری اسلامی بوده است. عناصری همچون اکبر گنجی و جمیدرضا جلالی‌پور که اولی سالها از فرماندهان سپاه پاسداران و اعضای وزارت اطلاعات بود و دیگری "افتخار" فرمانداری مهاباد در زمان اعدام وحشیانه ۵۹ نفر در این شهر در اوائل دهه ۶۰ را با خود حمل می‌کند. برگزار کنندگان این کنفرانس باصطلاح "فرهنگی" در حالیکه با توجیه ضرورت "دیالوگ" بین دیدگاههای مختلف نام "احمد عزیزی" سفیر جمهوری اسلامی در آلمان را جز سخنرانان قرار داده بودند اما از دعوت مخالفین جمهوری اسلامی در خارج از کشور به این "دیالوگ" خودداری کرده و به جای پاسخگویی به اعتراض آنها تلاش کردند جانبداری آشکار خود از جمهوری اسلامی را با برخی تعدیلهای در برنامه کنفرانس لاپوشانی نموده و "دیالوگ" یکطرفه "شان را پیش ببرند.

البته طرفداری آشکار از جمهوری اسلامی امری است که در تمامی عملکردهای برگزار کنندگان کنفرانس با وضوح تمام دیده می‌شود. برای نمونه می‌توان به بروشورهایی اشاره کرد که جهت تبلیغ این کنفرانس "فرهنگی" از سوی بنیاد "فرهنگی" "هاینریش بل" به زبان آلمانی

تهیه و توزیع شد. بروشورهایی با تصویر جوانانی که عکس خاتمی را در دست داشتند و در راستای تبلیغات جمهوری اسلامی حکایت از حمایت نسل جوان کشور از خاتمی و اصلاحات ادعایی اش در جهت خواستههای آنها می‌کرد. البته به دلیل جو اعتراضی بسیار گسترده ای که بر علیه اهداف کنفرانس مزبور شکل گرفته بود سازماندهندگان این کنفرانس صلاح را در آن دیدند که هم این بروشورها را جمع کنند و هم احمد عزیزی سفیر جمهوری اسلامی را از لیست سخنرانان خارج سازند. روشن است که این عقب نشینی‌ها هیچ تغییری نه در اهداف و برنامه کنفرانس ایجاد می‌کرد و نه در ماهیت برگزارکنندگان آن.

در بستر چنین تدارکات، اعتراضات و عقب نشینی‌ها و موضع گیری‌هایی بود که کنفرانس بنیاد "هاینریش بل" در روز هفتم آوریل در شهر برلین شروع به کار کرد. جمعیت زیادی جهت شرکت در این کنفرانس و یا اعلام اعتراض به آن از شهرهای مختلف آلمان و اروپا به سالن کنفرانس - خانه فرهنگهای جهان - آمده بودند. این سالن که حدود ۱۵۰۰ صندلی دارد مملو از جمعیت بود. صدها پلیس ضدشورش دولت آلمان نیز جهت کنترل این جمعیت در سالن جا گرفته بودند. در خارج از کنفرانس و در دو سوی میدان روبروی محل برگزاری کنفرانس نیز نیروهای مخالف جمهوری اسلامی و مخالف برگزاری کنفرانس تظاهرات اعتراضی ایستاده ای را سازمان داده بودند.

البته روشن است که همانطور که موافقین برگزاری کنفرانس طیف رنگارنگی را تشکیل می‌دادند مخالفین کنفرانس نیز با درکها و انگیزه های گوناگونی معترض برگزاری آن بودند.

در صفوف معترضین هم طرفداران "راه

کارگر" و "اتحاد فدائیان خلق" حضور داشتند و هم طیفی از فعالین کمیته ۸ مارچ و اتحادیه کمونیستها و حزب کمونیست کارگری، هواداران حزب کمونیست ایران - کومله، چریکهای فدایی خلق و همچنین فعالین دهها کانون دمکراتیک و از جمله کانون زندانیان سیاسی در تبعید. به این ترتیب گرایشات مختلف داخل اپوزیسیون خارج از کشور با انگیزه ها و اهداف کاملا متفاوت و روشهای منطقی گوناگون جهت اعتراض به این کنفرانس در یک محل جمع شده بودند.

بدنبال ورود سخنرانان، مرزبندی حاضرین در جلسه شکل آشکارتری گرفت. در حالیکه عده‌ای برخاستند و برای آنها دست می‌زدند بخشی از جمعیت با سر دادن شعار مرگ بر جمهوری اسلامی اعتراض خود به سالها کشتار و جنایت این رژیم را به نمایش گذاشتند.

بدنبال شروع کنفرانس معترضین خواستار اعلام یک دقیقه سکوت به خاطره هزاران کمونیست و مبارزی که در زندانهای جمهوری اسلامی یا زیر شکنجه جان باختند و یا وحشیانه اعدام شدند و همه انقلابیون و مبارزینی که در برخورد با نیروهای سرکوبگر رژیم به شهادت رسیده اند، گردیدند. امری که با مخالفت برگزارکنندگان کنفرانس مواجه شد. این مخالفت اعتراض شدیدتری را باعث شد و در این هنگام در حالیکه هیچ اقدام "خشونت باری" صورت نگرفته بود برگزارکنندگان کنفرانس مسئول ایرانی این کنفرانس (بهمن نیرومند) را پشت تریبون فرستادند تا از جمعیت سوال کند که آیا مایلند از پلیس جهت اخراج معترضین کمک گرفته شود! این پیشنهاد در حالیکه با اعتراض نیروهای مخالف جمهوری اسلامی مواجه شد اما بخشی از موافقین برگزاری کنفرانس یعنی توده ای‌ها،

اکثریتی‌ها، جمهوری خواهان و..... که مواضع ضد مردمی شان بر همگان آشکار است موافقت خود را با آن اعلام نمودند. بنابه درخواست شرم آور طرفداران "دیالوگ" و مدافعین سینه چاک "دمکراسی"، پلیس آلمان به معترضین حمله کرد و دو تن از معترضین را وحشیانه کتک زد که این وحشی‌گری "دمکرات مابانه" با دست زدن و اظهار شوق و شادی برخی از موافقین برگزاری کنفرانس و طرفداران "صبر و مدارا" و "برخورد مسالمت آمیز" مواجه شد. برخورد خشونت آمیز پلیس آلمان و تانید بیش‌رمانه آن از سوی برگزار کنندگان و بخشی از طرفداران کنفرانس آنچنان با اعتراض جمعیت مواجه شد که مسئولین مجبور شدند با اعلام یک دقیقه سکوت موافقت کنند مشروط بر اینکه دلیل این سکوت اعلام نشود! روشن است که این موضع گیری نمی‌توانست با موافقت معترضین مواجه شود در نتیجه بدنبال ادامه اعتراض آنها سرانجام کنفرانسی که در جهت تطهیر چهره جنایتکار جمهوری اسلامی سازمان یافته بود با اعلام یک دقیقه سکوت به یاد تمامی شهدایی که در سنگر مبارزه با این رژیم جنایتکار جان باخته بودند شروع به کار کرد. (۳)

با شروع کار کنفرانس شماری از زنان مبارز که در اعتراض به نقض حقوق زنان در جمهوری اسلامی با چادرهای سیاه وارد سالن شده بودند این چادرها که به شعارهایی بر علیه رژیم مزین شده بود را در سالن به اهتزاز درآوردند و به این وسیله واقعیت برخورد ستمگرانه جمهوری اسلامی با زنان را بنمایش گذاشتند.

با آغاز سخنرانی اکبر گنجی یکی از مسئولین سپاه و اطلاعات رژیم فریاد "مرگ بر جمهوری اسلامی" بار دیگر سالن را فرا گرفت و جنایتکاری که دستانش تا مرفق به خون انقلابیون آلوده است و حال در لباس

اصلاح طلبی در تلاش است تا پایه های سلطه نظام جابرانه حاکم را محکم تر نماید. بیشترانه معترضین را کسانی که "دمکرات" نیستند خطاب نمود.

با پایان روز اول کنفرانس بخشی از جمعیت جهت آزادی یکی از معترضین که بوسیله پلیس مضروب و دستگیر شده بود در بیرون سالن کنفرانس تجمع کرده و سرانجام تحت فشار مردم پلیس مجبور به آزادی او شد.

روز دوم کنفرانس در شرایطی آغاز شد که تعداد معترضین نسبت به روز قبل خیلی بیشتر شده بود و اعتراض حاضرین با توجه به اتفاقاتی که در روز اول افتاده بود خیلی شدیدتر گشته بود. بنابراین به محض ورود برگزارکنندگان کنفرانس به سالن صدای مرگ بر جمهوری اسلامی در سراسر سالن طنین انداخت. برگزارکنندگان که اعتراضات روز گذشته را به عینه دیده بودند با مشاهده این وضع بهمین نیرومند پای میکروفن فرستادند تا جهت آرام کردن مردم به جمعیت اعلام کند که به مخالفین نیز وقت داده می شود تا صحبت کنند. این امر گرچه توجه برخی از نیروها را به خود جلب نمود اما با فریاد اعتراض کسانی مواجه شد که زاویه اعتراضشان به برگزاری کنفرانس صرفاً وقت ندادن و به حساب نیاوردن آنها نبود بلکه معتقد بودند که این کنفرانس تلاشی است جهت بزک کردن جمهوری اسلامی از طریق اشاعه این توهم که با آمدن خاتمی فرایندهای دمکراتیک ارتقا یافته و دیگر از سلطه دیکتاتوری بر ایران نمی توان سخن گفت.

بدنبال سخنرانی علی رضا علوی تبار نوبت سخنرانی به علی افشاری عضو شورای مرکزی تحکیم وحدت رسید. اما هنوز دقایقی از این سخنرانی نگذشته بود که خاتمی نیمه برهنه در حالیکه برعلیه

جمهوری اسلامی شعار می داد وارد سالن شد. این امر برای لحظاتی سالن را مملو از شعارهای ضدحکومتی نمود در نتیجه برگزارکنندگان کنفرانس از شهلا لاهیجی و محمود دولت آبادی خواستند تا معترضین را به سکوت دعوت کنند که البته سخنرانی هیچ یک از این دو تأثیری از فروکشی اعتراضات نداشت. در این زمان یکی از معترضین پشت تریبون قرار گرفت و جمعیت را به استفاده از تریبون جهت بیان اعتراضشان دعوت کرد که بدلیل عدم همراهی معترضین با این صحبت ها مسئولین کنفرانس جلسه را متوقف کردند. (۴)

در فاصله توقف سمینار تا برگزاری مجدد آن در بعدازظهر همان روز برگزارکنندگان سمینار با سران برخی از تشکلهای سیاسی که فعالین شان جز معترضین در سالن بودند مذاکره کرده و با قبول دادن وقت سخنرانی به آنها نظرشان را جهت آرام کردن جمعیت جلب کرده بودند. به این ترتیب وقتیکه جلسه دوباره شروع شد بهمین نیرومند پشت تریبون ظاهر شد و وقیحانه اعلام کرد: می خواهیم به شما نشان بدهیم که دمکرات بودن یا آزاداندیشی یعنی چه؟ از شما تقاضا می کنیم سکوت را رعایت کنید، در تمام بحثها نمایندگان شما شرکت خواهند کرد، ما با نمایندگان شما از جمله کانون زندانیان سیاسی و حزب کمونیست کارگری مذاکره کرده و به توافق رسیده ایم که با رعایت سکوت معترضین، سمینار به کار خود ادامه دهد و مخالفین نیز حق سخنرانی داشته باشند. اما جمعیت معترض که کسی را به عنوان نماینده خود انتخاب نکرده بود به آن توافق غیردمکراتیک وقعی ننهاد و بار دیگر فریاد مرگ بر جمهوری اسلامی سالن را فرا گرفت. در این زمان یکی از رهبران حزب کمونیست کارگری پشت میکروفون رفت و پذیرفت که نمایندگان حزب او با برگزار

کنندگان کنفرانس مذاکره کرده و قرار شده تا اپوزیسیون!! هم در کنفرانس شرکت داده شود. اما آن بخش از معترضین که حاضر نبودند به هیچوجه در چنین کنفرانسی شرکت نموده و در کنار جنایتکارانی همچون اکبر گنجی در پشت یک میز بنشینند با فریاد مرگ بر جمهوری اسلامی پاسخ توافق سران بعضی از نیروهای سیاسی با برگزارکنندگان کنفرانس را دادند. در این میان نماینده حزب کمونیست کارگری که متوجه شد جمعیت حاضر به سازش نیست با گفتن مرگ بر جمهوری اسلامی عدم امکان اجرای توافق فوق الذکر را عملاً پذیرفت.

در چنین جو متشنجی و درحین سخنرانی یکی از سخنرانان ناگهان مردی کاملاً برهنه شد بدنبال این اقدام و سرو صدایی که انجام شد سخنرانی سخنران مزبور ناتمام ماند. سازش ناپذیری و شعارهای کوبنده جمعیت معترض از یک سو و آگاهی سازماندهندگان کنفرانس به ناتوانی سازمانها و جریاناتی که فکر می کردند از طریق آنها جمعیت معترض را به سکوت وا خواهند داشت از سوی دیگر سرانجام باعث شد تا سازماندهندگان کنفرانس ختم جلسه را اعلام نمایند. متعاقب توقف جلسه شنیده شد که فردا تنها کسانی را به سالن راه می دهند که کارت ورودی داشته باشند و به کسانی هم که در این دو روز اعتراض کرده اند کارت ورودی داده نمی شود.

به این ترتیب روز سوم تنها کسانی امکان ورود به سالن را یافتند که قبلاً از کانالهای مطمئن و از جمله از طریق سازمانهایی نظیر فدائیان "اکثریت" و جمهوری خواهان و غیره کارت ورودی دریافت کرده بودند. البته برگزارکنندگان کنفرانس جهت محکم کاری، نیرومند و تعدادی از نمایندگان جریانات فوق الذکر را کنار در سالن گذاشته بودند تا با کمک پلیس، نیروهای معترض

را شناسایی و از ورود آنها جلوگیری نمایند. اقدام شرم آوری که هم بار دیگر همکاری توده ای اکثریتی‌ها با پلیس را در خاطره ها زنده ساخت و هم ماهیت امثال نیرومندان و طرفداران خاتمی در خارج از کشور را که برای مقابله با مخالفینشان به پلیس آلمان متوسل شده بودند. به همین دلیل بود که تا جمعیت معترض این صحنه را دید فریاد "آیت الله نیرومند شغل شریف مبارک" آنها در میدان مقابل سالن کنفرانس طنین انداز شد. به این ترتیب کنفرانس برلین در روز سوم تنها برای تعداد دست چین شده ای برگزار گردید تا آنها بتوانند سخنرانی افراد دست چین شده جمهوری اسلامی که به کنفرانس برلین آمده بودند را بدون وجود هیچ صدای مخالفی گوش دهند و دمکراسی و آزاداندیشی نوع خاتمی‌چیان وطنی و پشتیبانان خارجی‌شان را تجربه نمایند.



مطالعه چگونگی شکل گیری و برگزاری کنفرانس برلین و اهدافی که سازماندهندگان آن از این سمینار دنبال می‌کردند به آشکاری نشان می‌دهد که این سمینار نه حرکتی فرهنگی جهت شناخت مسائل و مشکلات مردم ایران بلکه کنفرانس دولتی‌ای بود که از سوی امپریالیسم آلمان و با همکاری سفارت جمهوری اسلامی جهت تطهیر چهره جنایتکار جمهوری اسلامی سازمان یافته بود. برگزارکنندگان قصد داشتند تا ضمن بازار گرمی برای شعارهای فریبکارانه خاتمی به این توهم دامن بزنند که از قرار قدرت حاکم بر ایران در جهت دمکراتیزه کردن جامعه گام برداشته و خاتمی سمبل و مجری چنین امری است.

روشن است که کنفرانسی که از

سوی مقامات دولتی آلمان و با همکاری سفارت جمهوری اسلامی در راستای اهداف یاد شده سازمان یافته بود الزاما از ترکیب خاصی نیز برخوردار بود. نگاهی به لیست سخنرانان علیرغم تغییراتی که در عمل کرد خود مویید این امر است. در میان دعوت شدگان از ایران نام جنایتکارانی چون اکبر گنجی و حمیدرضا جلائی‌پور به اضافه تعدادی از چهره های جناح خاتمی و برخی از نویسندگان و روشنفکران جهت متنوع کردن لیست سخنرانان دیده می‌شد که البته اکثرا حمایت شان را از رئیس جمهور رژیم جمهوری اسلامی کتمان نمی‌کنند.

گردانندگان این کنفرانس علیرغم ادعای طرفداری از "دیالوگ" فیما بین نظرگاههای مختلف از همان آغاز عزم خود را به برگزاری یک کنفرانس "تک صدایی" در جهت بزک چهره دیکتاتوری حاکم بر ایران آشکار ساخته و در هر گامی که در این جهت بر می‌داشتند برخورد های غیردمکراتیک بیشتری از خود بروز می‌دادند. آنها حتی از ابراز نظرات آن بخش از اپوزیسیون که حاضر به شرکت در چنین مجامعی هستند نیز جلوگیری نمودند و تنها زمانی که با اعتراض مخالفین مواجه گشتند مجبور به عقب نشینی شده از این امر دم زدند که گویا به مخالفین فرصت ابراز نظرات خود را داده اند، آنگاه تلاش کردند این عقب نشینی مفتضحانه را به حساب روحیه باصطلاح دمکراتیک خود گذاشته و به جمعیت معترض درس دمکراسی بدهند.

با توجه به ماهیت فریبکارانه برنامه تبلیغاتی مزبور وظیفه انقلابی به نیروهای سیاسی در خارج از کشور حکم می‌کرد تا این ریاکاری را افشا ساخته و به مقابله با اهداف ضد مردمی سازماندهندگان سمینار مزبور برخیزند. مساله اصلی در اینجا برخلاف ادعای برگزار کنندگان و

گردانندگان کنفرانس برگزاری صرف یک کنفرانس فرهنگی نبود بلکه تحت این پوشش قرار بود ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی که ترور و اختناق فضای آنرا آکنده به عنوان جامعه ای دمکراتیک به افکار جهانیان معرفی گردد و اینطور وانمود شود که گویا با روی کار آمدن خاتمی مردم ایران دیگر امکان ابراز آزادانه آرا و نظرات خود را یافته و نمایندگان خود را نیز برای شرکت در یک کنفرانس فرهنگی به خارج از کشور اعزام کرده اند. مسلما افشای چنین فریبکاری و دغلکاری وظیفه نیروهای انقلابی در خارج از کشور بود که در تحلیل نهایی از عهده آن برآمدند. البته علاوه بر نیروهای شناخته شده ضد خلقی کسان دیگری هم هستند که در تلاش اند تحت عنوان خشونت گرایی، چماق داری و نقض حق بیان سخنرانان اعتراض بجا و انقلابی بخشی از نیروهای اپوزیسیون بر علیه کنفرانس مزبور را مخدوش نموده و آنرا نادرست جلوه دهند. ولی اینها در واقع سازشکاری و گرایش خود به اهداف کنفرانس مزبور را هرچه بیشتر به نمایش می‌گذارند. آنها بحث آزادی بیان و عقیده را پیش می‌کشند بدون اینکه توجه کنند که اگر چه گردانندگان کنفرانس تا آنجایی که می‌توانستند کوشیدند از آزادی بیان مخالفین رژیم جمهوری اسلامی در این کنفرانس جلوگیری نمایند ولی بحث در اینجا بر سر آزادی بیان و یا نقض آن نیست بلکه بحث در این جا این است که آیا نیروهای انقلابی حق افشای دغلکاری‌های جمهوری اسلامی را دارند یا نه؟ آیا آنها می‌توانند و باید افشای رژیم جمهوری اسلامی را که می‌کوشد تحت برنامه‌های چندی در خارج از کشور چهره جنایتکار خویش را کتمان ساخته و به فریب مردم بپردازد، اقدام نمایند و رژیم را در این جهت با ناکامی مواجه سازند یا نه؟! بحث واقعی همین است و نه چیز دیگر.

نیروهایی که در تأیید برگزاری بازی دیپلماتیک اخیر جمهوری اسلامی اعلامیه صادر کرده و سپس اعتراض مخالفین به کنفرانس را به حساب عدم اعتقاد آنها به آزادی و دموکراسی می‌گذارند همانهایی هستند که در تأیید ضرب و شتم معترضین توسط پلیس آلمان هورا کشیدند و سپس ضمن همکاری با این پلیس به شناسایی معترضین پرداخته و از ورود آنها به کنفرانس جلوگیری نمودند. روشن است که اهداف و برنامه‌های چنین نیروهایی نه مبارزه با جمهوری اسلامی جهت نابودی این رژیم سرکوبگر بلکه تلاش جهت استحاله آن از طریق حمایت از یک جناح این رژیم می‌باشد. استراتژی و تاکتیک این جماعت نیز چیزی جز در یوزگی در درگاه قدرت و کاسه لیبسی از حاکمان نیست که در ۲۰ سال اخیر البته به نتایج "درخشانی" هم در این مورد رسیده اند که بر هیچ کس پوشیده نیست!! برخی از اینها که امروز زیر پرچم خاتمی سینه می‌زنند همان کسانی هستند که ضمن دفاع از خمینی شعار "پاسداران را به سلاح سنگین مسلح کنید" سر می‌دادند و البته نیازی نیست که به افشای این جماعت پرداخته شود اینها خودشان خود را در جلوی چشم همگان و در پروسه همکاری‌شان با نیروهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی جهت شناسایی مبارزین و انقلابیون در آن روزهای پرتب و تاب اوایل سال ۶۰ افشاء ساخته اند. شعار خاتمی مبنی بر تبدیل معاند به مخالف قانونی و مخالف قانونی به موافق توضیح دهنده جهت حرکت جماعتی نظیر اینان می‌باشد. گروههای سیاسی که استحاله عملی خود را به حساب امکان استحاله رژیم می‌گذارند، افراد و محافل و کانونهایی که مدعی دفاع از حقوق بشر می‌باشند اما عملاً به دفاع از رژیمی برخاسته اند که به تنها چیزی که اهمیت نمیدهد حقوق بشر است. استحاله چیان و جمهوری خواهان و تمامی کسانی که در تلاش اند به طریقی به

بازی گرفته شوند و اگر مشکلی در این میان باشد از سوی حکومت است نه اینها. اما در میان کسانی که از شکست کنفرانس برلین برآشفته شدند جریاناتی هم بودند که ظاهراً خود از معترضین به برگزاری این کنفرانس بودند. از جمله این جریانات "راه کارگر" بود که بدنبال شکست کنفرانس برلین با صادر کردن اطلاعیه‌هایی با ادعای مخالفت با خشونت و چماقداری و دفاع از حق بیان و آزادی عقیده سخنرانان کنفرانس مزبور، اعتراضات معترضینی که به شکست کنفرانس انجامید را "آشوبگری" (۵) نامیده و محکوم نمود. در این اطلاعیه‌ها آشکار می‌شود که راه کارگرها از اینکه با شکست کنفرانس فرصت نیافتند با "پرسش" های خود "بنیادها و پیوندها و منافع اساسی مشترک" (۶) بین جناحهای رژیم را به همگان نشان دهند شدیداً آزاده خاطر شده‌اند و معلوم شد که راه کارگرها صرفاً به چگونگی برگزاری کنفرانس که از آنها برای شرکت در آن دعوت به عمل نیامده بود اعتراض داشتند چرا که از لحظه‌ای که دریافتند امکان چند دقیقه صحبت وجود دارد اعتراض به کنفرانس از طرف آنان با عنوان "آشوبگری" در کنفرانس و نقض آزادی مخالفین محکوم اعلام شد و به عنوان خشونت طلبی مستحق تقبیح گردید. راه کارگر با تکیه بر عقب نشینی سازماندهندگان کنفرانس و امکان سخنرانی برخی از مخالفین سازشکاری خود را با عنوان اعتقاد به آزادی بیان لاپوشانی می‌کند ولی به روی خود نمی‌آورد که همان حد از حق صحبت هم بدلیل شدت مبارزه و اعتراض معترضین به دست آمد و قبول این امر که مخالفین جمهوری اسلامی نیز حق بیان داشته باشند دستاورد اعتراض کل جمعیت معترض بود و نه بذل و بخشش آزادی بیان از طرف برگزارکنندگان کنفرانس. بواقع کسانی که به آن چند دقیقه صحبت و شرکت در سمیناری که جهت

تطهیر چهره جنایتکار جمهوری اسلامی سازمان یافته بود - آنها در کنار جنایتکارانی نظیر گنجی جلائی پور و غیره - رضایت دارند باید بدانند که اتفاقاً این امکان بدنبال همان خشونت طلبی‌ها!! و آنچه آنها نقض آزادی بیان!! می‌نامند از طرف مخالفین بدست آمد!

کسانی که اعتراض برعلیه جمهوری اسلامی و افشای سیاستهای سرکوبگرانه این رژیم جنایتکار را چماق داری و فریاد مرگ بر جمهوری اسلامی را نقض آزادی بیان و عقیده قلمداد می‌کنند، در واقع حق نیروهای انقلابی در افشای سیاستهای جمهوری اسلامی و مبارزه با دسیسه‌های او و پشتیبانان خارجی‌اش را انکار می‌کنند و در عمل گرایش خود به سیاستها جناح خاتمی را به نمایش می‌گذارند. از قرار با روی کار آمدن خاتمی بخشی از اپوزیسیون آنچنان شیفته "حرف درمانی" های این آخوند شیاد گشته اند که یک روز رهنمود شرکت در انتخابات جهت تضعیف جناح محافظه کار که منطقیاً به معنی تقویت جناح خاتمی است را می‌دهند و روز دیگر سردادن شعار مرگ بر جمهوری اسلامی را حرکتی خشونت طلبانه قلمداد می‌کنند. اینها نمی‌خواهند قبول کنند که در واقعیت این سازماندهندگان کنفرانس بودند که به خشونت متوسل شدند و در مقابل پیشنهاد یک دقیقه سکوت به خاطر تمامی شهدای مردم ایران پلیس ضدشورش آلمان را جهت خاموش کردن صدای "دگراندیشان" فرا خواندند!

اگر سازشکاران مصلحت را در فراموشی دیده اند باید به آنها یادآوری نمود که هم دعوت از سفیر جمهوری اسلامی، هم انتشار پوستر خاتمی، هم عدم اجازه صحبت به مخالفین و هم فراخواندن پلیس جهت ضرب و شتم معترضین کارهای ضددموکراتیک و خشونت طلبانه ای

هستند که بدون اینکه خشونت از سوی معترضین رخ داده باشد از سوی سازماندهندگان کنفرانس برلین سازمان یافته و به انجام رسیدند. در نتیجه جایی برای تئوری باقی‌های سازشکارانه باقی نمی‌ماند. وظیفه انقلابی، اکیدا اعتراض به این کنفرانس و روشهای سازماندهندگان آن و افشای اهداف ضد مردمی‌اش بود.

در جهت نفی و تخطئه اعتراض به کنفرانس برلین گاه به حرکاتی استناد می‌شود که در جریان این کنفرانس رخ داد همانند توهین به برخی از سخنرانان و یا برهنه شدن چند نفر از معترضین. برای نمونه "اتحاد فدائیان خلق ایران" ضمن چشم پوشی بر تمامی اعتراضاتی که در جریان کنفرانس برلین شکل گرفت و انکار دستاوردهایی که ببار آورد در نشریه شماره ۷۲ خود می‌نویسد: "به جای رساندن صدای اعتراض مان به دیگران، تنها باسن برهنه نمایانگر اعتراض اپوزیسیون به این واقعه" شد. به این ترتیب این جماعت کوشیده است تمامی اعتراضات و فعالیتهای مبارزاتی که در طی سه روز کنفرانس برلین صورت گرفت را با برهنه شدن یکی دو نفر از معترضین کم رنگ و بی‌ارزش جلوه دهد. ولی کسانی که با توسل به چنین روشها و استدلالهای قصد تخطئه اعتراض به کنفرانس برلین را دارند آگاهانه این واقعیت را نادیده می‌گیرند که از حرکتی که با شرکت نیروهای ناهمگون و بدون برنامه ریزی مشترک قبلی شکل گرفته است نمی‌توان انتظار یک حرکت سازمان یافته و با برنامه را داشت. آنچه در چنین حرکتی پیش می‌رود نه خواست یا هدف این یا آن نیرو بلکه برآیندی است از درآمیختن نیروی همه شرکت کنندگان، یعنی افراد و نیروهایی که هریک با انگیزه و هدف خاص خود در این حرکت شرکت کرده‌اند. بنابراین در چنین حالتی نمی‌توان تمامی اعمال و حرکاتی که رخ داده را به

یک نیرو یا تفکر مشخصی نسبت داد. واقعیت این است که در چنین حرکاتی گاه مسایلی پیش می‌آید که نه نیرویی برای آن برنامه ریزی کرده و نه ممکن است مورد توافق همه نیروهای شرکت کننده باشد. بنابراین در این مورد مشخص نیز به هیچوجه نمیتوان برهنه شدن دو نفر را به حساب همه معترضینی گذاشت که نه از قبل از چنین مساله ای مطلع بودند و نه بعدا آنرا روش درستی قلمداد کرده‌اند. و کمال بی‌پرنسیبی است که کل حرکت مبارزاتی که در اعتراض به کنفرانس برلین توسط تعداد زیادی از نیروهای اپوزیسیون شکل گرفت را با توسل به برهنه شدن یکی دو نفر تخطئه نمود.

در پایان باید تاکید کرد که ما ضمن اینکه معتقد به گسترده ترین شکل آزادی بیان و عقیده بوده و هرگونه توسل به خشونت و چماق داری که کمترین خللی در این آزادی بوجود آورد را محکوم می‌کنیم اما هرگز به هیچ کس اجازه نمی‌دهیم که تحت عنوان احترام به آزادی‌بیان در راه فعالیت نیروهای مترقی و انقلابی اپوزیسیون برعلیه برنامه های ضد مردمی جمهوری اسلامی در خارج از کشور ممانعت ایجاد کند. نه فقط فعالیتهای افشاگرانه و اعتراض برعلیه رژیم جنایت پیشه جمهوری اسلامی حق و وظیفه نیروهای اپوزیسیون در خارج از کشور است بلکه آنها باید با کسانی نیز که به بهانه جلوگیری از "خشونت و چماق داری" می‌کوشند جاده صاف کن گسترش نفوذ جمهوری اسلامی در خارج از کشور گردند به مبارزه برخیزند. در این راستا اعتراض به برگزاری کنفرانس برلین "نه ی شکوهمند نیروهای مترقی و انقلابی نه فقط به رژیم بلکه به اپوزیسیون جنایت پیشه و سازشکار نیز بود.

پاورقی‌ها:

۱. این واقعه را که به مفهوم شکست کنفرانس مزبور بود اگر برخی نیروهای سیاسی موفقیت اپوزیسیون مترقی و انقلابی قلمداد نمودند، نیروهایی آنرا نقض "آزادی عقیده و بیان" شرکت کنندگان در این کنفرانس نامیده و به عنوان حرکتی "چماق دارانه و" خشونت طلبانه" تقبیح کردند.

۲. در راستای همین سیاست است که ما شاهد تعریف و تمجیدهای دولتهای غربی و از جمله دولت آلمان از خاتمی و اصلاحات ادعایی‌اش هستیم. امپریالیسم آلمان همچون بقیه امپریالیستها در تلاش است تا چهره میانه رو و معتدلی از رژیم سرکوبگر حاکم بر ایران ترسیم کرده و افکار عمومی را جهت گسترش هرچه بیشتر روابطشان با این دیکتاتوری عنان گسیخته آماده سازند. در همین چهارچوب است که فیشر وزیر خارجه آلمان - که از حزب سبزهاست - به ایران سفر می‌کند و دولت آلمان در تدارک پذیرایی از خاتمی است. جهت زمینه سازی برای گسترش هرچه بیشتر رابطه با جمهوری اسلامی و تدارک سفر خاتمی به آلمان است که وظیفه برگزاری این کنفرانس به بنیاد "هاینریش بل" که زیر نفوذ حزب سبزهای آلمان می‌باشد، واگذار شد.

۳. بدنبال اعلام سکوت در حالیکه تمامی جمعیت بپاخاسته بودند یوسفی اشکوری از ایستادن خودداری نمود و حاضر نشد به خاطره شهدای مردم بپاخیزد. اما اعتراض برخی او را مجبور ساخت سرانجام بپاخیزد.

۴. در این روز برگزار کنندگان کنفرانس جهت آرام کردن جمعیت مجبور شدند به برخی از خواستههای آنها پاسخ دهند و در نتیجه سه نفر از معترضین هریک به مدت ده دقیقه صحبت کردند. آنها همچنین جهت ساکت کردن جمعیت از یکی از رهبران حزب کمونیست کارگری خواستند که برای جمعیت صحبت کرده و مردم را به سکوت دعوت کند که او نیز چند دقیقه برعلیه رژیم صحبت کرد.

۵. تک برگی شماره ۶۸ روزنامه سیاسی هیات اجرائی راه کارگر

۶. همانجا



تظاهرات دلیرانه مردم مشهد "نه"ی توده‌ها به جمهوری اسلامی

هزاران تن از مردم مبارز و آگاه مشهد، روز دوشنبه ۵ جون، مراسم سخنرانی خاتمی مزدور در "حرم امام رضا" را به یک تظاهرات ضدحکومتی تبدیل کردند.

بنا به گزارشات منتشره در جریان این حرکت گسترده که به خیابانهای اطراف حرم کشیده شد، هزاران تن از مردم خشمگین با شعارهای "توپ، تانک، بسیجی، دیگر اثر ندارد" و "آزادی اندیشه، با ریش و پشم همیشه" یکبار دیگر اوج تنفر خود از کلیت نظام ضدخلقی جمهوری اسلامی و حکومت ۲۱ ساله ننگین آن و تمامی جناحهای حاکم را به نمایش گذاردند.

تظاهرات دلیرانه مردم مشهد با هجوم وحشیانه و گسترده قوای سرکوبگر و نیروهای امنیتی رژیم روبرو شد و مزدوران حکومت با ضرب و شتم وحشیانه معترضین، صدها تن از تظاهرکنندگان را دستگیر کردند. بلندگوهای تبلیغاتی حکومت نظیر روزنامه جمهوری اسلامی که به شدت از حرکت انقلابی مردم مبارز مشهد به خشم آمده بودند، از این تظاهرات به عنوان شورش "چندصد نفر" از "اوباش" اسم برده و با خشنودی از سرکوب وحشیانه آن توسط نیروهای انتظامی یاد کردند.

حرکت انقلابی مردم مبارز و آگاه مشهد در جریان سفر خاتمی به مشهد و سخنرانی او در شرایطی به وقوع پیوسته که رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و مرتجعین و دشمنان رنگارنگ توده‌ها کوشیده اند تا در سالهای اخیر با معرفی او و دارو دسته اش به عنوان جناح "دمکرات" و "اصلاح طلب" دیکتاتوری حاکم و کسی که مدافع منافع مردم و مخالف "محافظة کاران" و "اقتدار طلبان" است، جنبش انقلابی توده‌ها بر علیه کلیت نظام ظالمانه سرمایه داری وابسته را منحرف سازند و توده‌های محروم را در جدال بین دارو دسته‌های غارتگر حاکم "طرفدار" خاتمی و جنبش "اصلاح طلبانه" اوجلوه دهند. امامردم مبارزو انقلابی مشهد با تظاهرات دلیرانه خود که خارج از دایره نفوذ تمام مزدوران جناحهای موسوم به اصلاح طلب و محافظه کار صورت گرفت، یکبار دیگر خواست خویش مبنی بر سرنگونی جمهوری اسلامی و رسیدن به آزادی که در شعارهایشان تجلی یافت را به منصف ظهور رساندند.

سه سال حکومت فریبکارانه دولت خاتمی نشان داده که او و دارو دسته اش همچون سایر "بالائیها" هدفی جز حفظ و حراست از نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم و تداوم وضع نکبت بار موجود که براساس تشدید غارت و چپاول کارگران و توده‌های محروم و سرکوب کوچکترین اعتراض بر علیه نظام دیکتاتوری مبتنی بر ولایت فقیه و قانون اساسی ضدخلقی جمهوری اسلامی استوار شده را نداشته و ندارند. تظاهرات دلیرانه مردم مشهد سند دیگری دال بر آگاهی انقلابی توده‌ها از این واقعیت بوده و یکبار دیگر ورشکستگی تمامی مرتجعین رنگارنگ و سازشکاران سست عنصری که به عباى خاتمی مزدور دخیل بسته اند را به نمایش می‌گذارد.

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد مبارزات حق طلبانه مردم ایران!

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

۶ جون ۲۰۰۰

حجاریان معمار جنبش اصلاح طلبی

خرداد مملو از فعالیتهای سرکوبگرانه ای است که تنها از دژخیمان و شکنجه گزانی چون خود او ساخته است . به واقع حجاریان خود با زبان خود روشن می سازد که از جمله "سربازان گمنام امام

زمان " بوده است که در طول

حیات جمهوری اسلامی همواره در جهت سرکوب توده های مردم ایران بعنوان یکی از "مغزهای متفکر" رژیم در حال طراحی امور بوده است .

البته در این مصاحبه معلوم می شود که افتخارات حجاریان تنها به دوران حیات ننگین جمهوری اسلامی خلاصه نشده بلکه وی افتخار مخالفت با مشی مبارزه مسلحانه در زمان شاه را نیز با خود حمل میکند . او با افتخار به اینکه در آن دوران به "کاراجتماعی" معتقد بود و به "چریک بازی" نپرداخته همچون همه جنایتکاران و استثمارگران خشم و نفرت خود را از مشی انقلابی کارگران و زحمتکشان ایران در آن زمان به نمایش می گذارد.

از آنجا که در این مصاحبه به چگونگی سازماندهی جدید ساواک در جمهوری اسلامی و شکل گیری نهادهایی چون "شورای امنیت ملی" و "مرکز مطالعات استراتژیک" اشاره شده و نقش حجاریان در شکل گیری همه این نهادهای ضد مردمی تشریح گشته و از آنجا که در این مصاحبه چگونگی شکل گیری برنامه "توسعه سیاسی" در "مرکز مطالعات استراتژیک" جمهوری اسلامی که بعدها به انتخابات دوم خرداد انجامید تا حدودی شرح داده شده چاپ بخشهایی از آنرا جهت اطلاع خوانندگان پیام فدایی ضروری تشخیص دادیم.

عمادالدین باقی: من اگر بخواهم ابهامات را

آشکار نسازد.

نکاتی که جناح "محافظه کار" در رابطه با حجاریان "رو" نموده و مطالبی که حجاریان در این مصاحبه در دفاع از خود مطرح ساخته حاوی روشنگریهای چندینی است. از جمله حجاریان در پاسخ به کسانی که شکنجه گر بودن او را رو می کنند بدون اینکه قادر به کتمان این واقعیت باشد به آنان ایراد می گیرد که متوجه نیستند که با افشای شکنجه گر بودن او "کل سیستم" در "زمان خمینی" را "تخطئه" میکنند؟! و یا در مورد گزینش سعید اسلامی (مسئول معروف قتلهای زنجیره ای) او ضمن اینکه می پذیرد خود وی سعید اسلامی را به عنوان مهره ای در وزارت اطلاعات برگزیده تلاش می کند با ساختن داستانهایی در مورد حد رابطه سعید اسلامی در زمان گزینش و یا سالهایی که از آن زمان گذشته است موضوع را ماستمالی نماید.

در این مصاحبه همچنین حجاریان سعی کرده تا تمامی افتخارات زندگی خود را یادآوری نماید که نگاهی به این افتخارات خود گویای شخصیت "معمار" اصلاح طلبان کنونی است . از سازماندهی ساواک "دمکراتیک" تا شکل دادن به "شورای امنیت ملی". از حاضر شدن در کمیته های انقلاب اسلامی که بعد از قیام بهمن جهت ضرب و شتم مخالفین بوسیله ایادی خمینی شکل گرفت تا مسئولیت پروژه "توسعه سیاسی" در مرکز مطالعات استراتژیک، همه جز افتخارات زندگی حجاریان است . خلاصه زندگی قهرمان جنبش اصلاح طلبی دوم

سعید حجاریان که چندی پیش بوسیله یکی از محفل های "خودسر" جمهوری اسلامی ترور و مجروح گردید، عضو شورای شهر تهران و مسئول روزنامه صبح امروز و از چهره های معروف جناح خاتمی است . در توصیف موقعیت او در صفوف هواداران خاتمی حتی از وی به عنوان "معمار" جنبش "اصلاح طلبی" دوم خرداد نام برده شده است . مدتها قبل از اینکه خاتمی با شعارهای فریبکارانه "حکومت قانون" و "جامعه مدنی" وارد صحنه سیاسی کشور شود، حجاریان بمثابة یکی از مهره های برجسته اطلاعاتی جمهوری اسلامی در مرکز مطالعات استراتژیک رژیم کار کرده و در این مرکز مسئول "پروژه توسعه سیاسی" بوده است . همان برنامه "توسعه سیاسی" مورد ادعای خاتمی که وی (حجاریان) مدتها درباره ضرورت چگونگی پیشبرد آن مطالعه کرده بود.

بدنبال افشاگریهایی که برخی از دارو دسته های درونی جمهوری اسلامی بر علیه حجاریان به راه انداختند (قبل از حادثه ترور وی) عمادالدین باقی یکی از یاران نزدیک حجاریان مصاحبه ای با وی ترتیب داد تا بدین وسیله پاسخ افشاگری های جناح مقابل از زبان خود حجاریان به آنها داده شود. در این مصاحبه که بخشی از آن در زیر درج می گردد، معلوم می شود که حجاریان حتی در مقام دفاع از خود نیز قادر نیست جنایات کثیف اش را بر علیه توده ها پنهان ساخته و امروز که لباس اصلاح طلبی بر تن کرده چهره واقعی اش را

بین کنم مهمترین آنها یکی اظهارات آقای حسینیان است سعید امامی را چه کسی به وزارت اطلاعات آورده و چه کسی او را گزینش کرده است؟

سعید حجاریان: مسئله گزینش سعید اسلامی اساسا به سال ۵۸ بر می‌گردد. من او را در سال ۵۸ یا شاید هم ۵۹ (شک دارم، چون خیلی گذشته) گزینش کردم، لذا الان حدود ۱۹ سال از زمانی که او را گزینش کردم می‌گذرد.

باقی: آن موقع شما مسئول گزینش بودید؟

حجاریان: من آن موقع برای بعضی از پستها در نخست وزیری کار گزینشی هم می‌کردم.

باقی: درباره مناصب و مسئولیتهای آن دوره صحبت کنید و بعد هم در نهایت چگونه شد که شما بیرون آمدید.....؟

حجاریان: من در یک مقطعی در زمان تاسیس وزارت اطلاعات از ریاست جمهوری به آنجا رفتم و در مراحل تاسیس بودم و بعد هم دوباره به ریاست جمهوری برگشتم. در سال ۶۳ رفتم و در سال ۶۸ دوباره برگشتم ما بعد از انقلاب چشمان را باز کردیم دیدیم ساواک منحل شده و ۱۷، ۱۸ جریان اطلاعاتی در کشور بوجود آمده است ما به این جا رسیدیم که اداره این مملکت بدون اطلاعات نمی‌شود. بالاخره جمهوری اسلامی طاغوت را منحل کرده اما باید یک سیستم اطلاعاتی که ساختارش دمکراتیک باشد، بوجود بیاید. با تعدادی از دوستان نشستیم و اولین طرح تشکیل سیستم اطلاعاتی مملکت را در دوران مجلس اول ریختیم. طرح را به آقای مرتضی الویری که نماینده و هم خط سیاسیمان در مجلس بود دادیم. او پانزده شانزده امضاء جمع کرد. این اولین

پیشنویس یا مصوبه تشکیلات سیستم اطلاعاتی بود که ما به مجلس اول دادیم..... بنده برای پیگیری طرح تشکیلات اطلاعات کشور در مجلس هم نماینده مرحوم رجایی بودم و بعد هم نماینده مهندس موسوی..... نظر عمده ای را که ما آن موقع بیان می‌کردیم و مدافع آن بودیم این بود که اولاً در سیستم اطلاعاتی مملکت باید تمرکز وجود داشته باشد..... اینحرفها که می‌زنم مربوط به سال ۶۰ است که بحثها بخصوص بعد از فجایع ۶۰ جدی‌تر شده بود. یعنی در ۶۱ و ۶۰ که همه دنبال یک سیستم پر قدرت و پربصابت اطلاعاتی می‌گشتند..... ما جلساتی هم در مجلس داشتیم که سران سه قوه حضور داشتند، بنده هم بودم و نظرات خود را گفتم.

باقی: آیا در طول این ۱۸-۱۷ سال گذشته هیچگاه اتفاق افتاده بود که شما جایی با سعید اسلامی برخورد کنید و صحبتی داشته باشید؟

حجاریان: بله. آخرین باری که من ایشان را دیدم بعد از دوم خرداد بود که وزارت اطلاعات از من دعوت کرد بروم و تحلیل خودم را از دوم خرداد و اصولاً مقوله جامعه مدنی ارائه بدهم.

باقی: همان جلسه ای که یکبار هم بهزاد نبوی رفته بود؟

حجاریان: بله، یکبار هم بهزاد نبوی رفته بود.

باقی: بعد از آن جلسه مجلس، قطعاً خبر آن گفتگوها به آقای فلاحیان رسیده بود. آیا ایشان بعد از جریان هیچ برخوردی با شما داشت؟

حجاریان: نه، گفتم که مناسبات شخصی ما خیلی بد نبود. خصومتی با هم نداشتیم

..... بنده با آقای ری شهری در سطح معاون کار می‌کردم، بعد هم به ریاست جمهوری بازگشتم. چون از ریاست جمهوری به وزارت رفته بودم تا کارهای تاسیسی آن را انجام دهم. به ریاست جمهوری هم به منظور کارهای تاسیسی شورای عالی امنیت ملی و مرکز تحقیقات استراتژیک برگشتم که دو نهاد جدیدی بود که در ابتدای دوره آقای هاشمی و بعد از ترمیم قانون اساسی تاسیس شد.

باقی: در ارتباط با شورای امنیت ملی چه کاری کردید؟

حجاریان: کارهای مربوط به امور تشکیلات و سازماندهی و واحدهای آن. مباحث مربوط به استراتژی ملی را هم از همان آغاز پیش بردیم.

باقی: بحث تهاجم فرهنگی هم در آن دعوها مطرح شد؟

حجاریان: بله. همان موقع مطرح شد..... یک طرف هم مرکز تحقیقات استراتژیک بود که وقتی آقای خونی‌ها آمدند و مسئولیت آن مرکز را به عهده گرفتند. تقسیم کار و سازماندهی می‌کردیم، معاونت سیاسی آن مرکز را من به عهده گرفتم که مسئولیت پروژه توسعه سیاسی را در معاونت سیاسی از سال ۶۸ شروع کردم.

باقی: آیا آقای هاشمی می‌تواند بگوید من کسی بودم که در ابتدای ریاست جمهوری اسلامی مرکز تحقیقات استراتژیک را درست کردم تا آنجا پروژه توسعه سیاسی را مورد بررسی قرار دهد؟

حجاریان: بله خوب به لحاظ اداری ایشان به هر حال رئیس جمهور بودند و به آقای خونی‌ها حکم داده بودند تا رئیس مرکز

باشد. بنده هم بعنوان معاون آقای خوئینی‌ها این پروژه را در دستور کار قرار دادم. بخشی از پروژه را آقای بهزاد نبوی به عهده گرفت. بچه های زیادی جمع شدند که به این پروژه علاقمند بودند (از سال ۶۸)

باقی: مسئله شکنجه گر بودن حجاریان که آقای حسینیان و روزنامه کیهان به شکلی آن را طرح کردند..... اما ماجرا اصلا چه بوده؟

حجاریان: متهم کنندگان لاجرم منظورشان این است که این اتفاقات در زمان امام افتاده است. چون یکی از اینها گفته بود این افرادی که از دمکراسی دفاع می‌کنند در زمان امام ما را به سیخ و صلابه می‌کشیدند. اینها متوجه حرفشان نیستند که کل سیستم را در زمان امام تخطئه می‌کنند. البته نمی‌خواهم بگویم آن سیستم مبرا از خطا بود، ولی اینها که خودشان را خودی می‌دانند چرا این حرفها را می‌زنند؟

باقی: یعنی آن وقت که شکنجه می‌کردید انقلابی بودید؟

حجاریان: بله، ولی الان به آن شعارها پشت کرده ایم. البته همان موقع هم من در امور ستادی وزارت اطلاعات فعالیت می‌کردم....

باقی: پس شما هیچوقت در کار بازجویی نبودید؟

حجاریان: در اوایل انقلاب در کمیته هایی که در سطح شهر تشکیل شده بود حاضر می‌شدیم. یا در قضیه کودتای نوژه که دستگیریهایی وسیعی صورت گرفت.

دوستان از ما خواستند که همکاری کنیم و مراحل تحقیقات و بازپرسیها را انجام دهیم. بعد از اشغال لانه جاسوسی هم مسئولیت پرونده نظامیانی که با سرویس اطلاعاتی امریکا مرتبط بودند یا با بخش ضداطلاعات سفارت همکاری داشتند یا عناصری از درون نیروهای مسلح با سازمان سیا مرتبط بودند برعهده من بود.

باقی: چندی است که رجوی القابی را مثل سر دژخیم و شکنجه گر نثار شما می‌کند. چندی پیش نکته ای از سوی آقای حسینیان مطرح شد که ما از پرونده حجاریان درآورده ایم خودش چند بار در زمان شاه دستگیری داشته و همسرش با مجاهدین ارتباط داشتند.....؟

حجاریان: جالب است سازمان منافقین

می‌گوید من دژخیم رژیم هستم آقای حسینیان می‌گوید عضو منافقین هستم..... من سال ۵۱ وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شدم..... دانشکده فنی در دهه ۵۰ پایگاه عمومی گروههای چریکی و عقبه عضوگیری و لجستیکی آنها محسوب می‌شد..... من سابقه زندانی که منتهی به محاکمه و محکومیت شد نداشته ام. و حد همین جنگ و گریزهای دانشجویی بوده است. ما همان موقع هم آن مشی چریکی جدا از توده را نفی کرده بودیم. لذا به کار اجتماعی و توده ای رو آوردیم..... تمام وقت خود را تا آستانه انقلاب مصروف سازماندهی اجتماعی در محلات خودمان کردم. یعنی به خط کار اجتماعی افتادیم نه چریک بازی.

جلادان با لباس "اصلاح طلبی" را بهتر بشناسیم!

حمیدرضا جلائی‌پور فرماندار سابق مهاباد، یکی از جلادان خلق کرد و از "اصلاح طلبان" دو آتش امروز در مصاحبه ای با روزنامه عصر آزادگان مورخ ۱۸ فروردین، در پاسخ به سوالی مبنی بر اینکه آیا او از دست داشتن در "اعدام ۵۹ نفر" در مهاباد و کشتار اهالی روستای قارنا در کردستان پشیمان نیست، عنوان کرده است: "چرا من؟! گروههای سیاسی مسلح و هرکسی در آن زمان خشونت کرد باید پشیمان باشند. من و امثال من، یک جوان ۲۱ ساله بودیم که به کردستان رفتیم و به عنوان نماینده دولت، نهادهای دولتی را تقویت کردیم. این کار کوچکی نیست چرا پشیمان باشیم؟ کسانی که از اعدام ۵۹ نفر سوال می‌کنند فقط دنبال نقد گذشته نیستند بلکه دوست دارند امثال من بیایند اصل انقلاب، اصل فداکاریها در جنگ و در کردستان و اصل جمهوری اسلامی را نفی کنند."

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!



گرامی باد اول ماه مه روز جهانی طبقه کارگر!

فرازسیدن اول ماه مه روز بین المللی طبقه کارگر، فرصتی است تا هرساله گردانهای بیشمار این طبقه دوران ساز در سراسر دنیا، به اشکال مختلف یکبار دیگر راه و یاد جاوید رهبران دلیر خود را پاس دارند و برآرمانهای والای آنان که ساختن یک جامعه انسانی و فارغ از ستم و استثمار است، پای فشارند.

امروز طبقه کارگر ایران در شرایطی به استقبال یک صد و یازدهمین سالگرد اول ماه مه و بزرگداشت این واقعه تاریخی می‌رود که جامعه تحت سلطه ما در دوره اخیر با یک بحران فزاینده اقتصادی - سیاسی روبروست. یکی از ویژگی‌های بارز این اوضاع بحرانی، اوج گیری جنبشهای توده ای و وحدت یابی اعتراضات کارگری است.

اوضاع فلاکت باری که حاکمیت نظام بورژوازی وابسته و رژیم حافظ آن یعنی جمهوری اسلامی در طول دو دهه اخیر برای توده های محروم بوجود آورده، انرژی مبارزاتی عظیمی را در اعماق جامعه متراکم ساخته و تضادهای طبقاتی عمیق جامعه تحت سلطه ما را هرچه شدیدتر نموده است. انعکاس این حقیقت را به سادگی می‌توان در تعدد فزاینده جنبشهای قهرآمیز توده ای و وقوع صدها حرکت کوچک و بزرگ کارگری در گوشه و کنار کشور دید. اکنون سران جمهوری اسلامی حتی خودشان پنهان نمی‌سازند که جامعه تحت سلطه ما همانند یک "بمب ساعت شمار" بوده و طبقه حاکم سالانه با صدها "بحران کارگری" در کارخانجات و واحدهای تولیدی مواجه است. در همین یکسال گذشته صرفنظر از جنبش دانشجویی - مردمی تیرماه که پایه های رژیم را لرزاند، صدها اعتصاب بزرگ و کوچک کارگری، تظاهرات قهرآمیز توده ای، بستن جاده های کشور، اشغال کارخانه ها و به گروگان گرفتن مقامات کارخانه و... بوقوع پیوسته که به نوبه خود نمایانگر احتمال جاری شدن سیلاب مبارزاتی عظیمی است که تاکنون در پشت سدهای سیاه دیکتاتوری نظام حاکم متراکم شده است.

سران جمهوری اسلامی و حامیان امپریالیستشان با وقوف به شرایط کنونی و احساس خطر از عواقب آن با تمام قوا می‌کوشند تا جدا از گسترش سرکوب و اختناق، با استفاده از سلاح بمباران تبلیغاتی افکار عمومی، ذهن توده ها را از این واقعیت منحرف سازند. در نتیجه برغم وقوع خیزشهای بیشمار توده ای و حرکات اعتراضی کارگران، مرتجعین به شدت مواظبنند تا دلایل این جنبشهای اعتراضی و وقوع آنها را حتی الامکان پنهان و یا کم رنگ سازند و هر جا که سیل خروشان این مبارزات جاری شد آن را به ارابه اختلافات و دعوای خانوادگی دستجات مرتجع درون نظام وصل سازند. در تبلیغات عوامفریبانه و روزمره بلندگوهای خبری غرب و دستگاههای تبلیغاتی درون نظام ما شاهد پیشبرد خط سازمانیافته ای هستیم که مطابق آن سعی می‌گردد تا تمامی اعتراضات مستقل توده ای و کارگری جاری بر علیه دیکتاتوری حاکم و نظام موجود، به نوعی زاده و پرورده جناحهای ضد خلقی درون حکومت و حاصل کشاکش بین آنها جا زده شود. مرتجعین با فریبکاری تمام می‌کوشند تا این واقعیت که جناحهای متخاصم درون طبقه حاکم برغم تمامی اختلافات تاکتیکی خود، در استراتژی یعنی حفظ نظام بورژوازی وابسته و سرکوب مبارزات کارگران و توده های محروم با یکدیگر متحدند را استتار کرده و هر اعتراض اجتماعی برضد نظام را در تضاد بین بالائینها و در جهت منافع و برنامه های ضد خلقی طرفین این تضادها خلاصه ساخته و در نهایت حل بحران جامعه را نیز منوط به فرجام این تضادها سازند. اگر ارتجاع و همپالگی های رنگارنگش با تمام قوا تلاش می‌ورزند تا در شرایط بحرانی کنونی تمامی اذهان را به نزاعهای فی مابین جناحهای حکومت و بحران در بین "بالائینها" معطوف دارند، این امر دقیقاً به این علت است که آنها می‌خواهند تا اذهان توده های معترض را از "بحران واقعی" یعنی شکل گیری یک جنبش اعتراضی قوی توده ای و کارگری در سطح جامعه و در میان "پائینیها" منحرف سازند.

واقعیت این است که آنچه اساسا امروز باعث شده تا برغم سرکوب عنان گسیخته و فضای اختناق و دیکتاتوری، بازم توده های تحت ستم و بویژه طبقه کارگر مبارزات و اعتراضات خود بر علیه رژیم جمهوری اسلامی را تشدید سازند، نه تضاد بین غارتگران حاکم بلکه اوضاع و احوال اقتصادی - اجتماعی است که سلطه سیاه نظام حاکم و رژیم جمهوری اسلامی در چند سال اخیر با برنامه های ضد خلقی خویش در جامعه بوجود آورده است .

در سالهای اخیر ملزومات تحقق برنامه های بازسازی نظام زیر عنوان "شکوفایی اقتصادی" که چیزی جز اجرای سریعتر سیاستهای دیکته شده امپریالیستی در قالب نسخه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول نیست، سطح زندگی بخور و نمیر توده های ستمدیده و بویژه طبقه کارگر را در معرض یک یورش بیسابقه قرار داده است . سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی در جهت تسهیل هرچه بیشتر سرمایه گذاریهای دول و کمپانیهای امپریالیستی، انعقاد قراردادهای تاراجگرانه و اخذ وامهای اسارت بار و خانه خراب کن خارجی، نه تنها هیچ گرهی را از مشکلات بیشمار اقتصادی جامعه باز نکرده و باعث "شکوفایی اقتصادی" نشده ، بلکه برعکس موجبات تشدید غارت و استثمار توده های کارگر و محروم شده و وضعیت حیات و معاش آنها را به قهقرا سوق داده است . در نتیجه اجرای این برنامه ها در حالی که طبقه حاکم، یعنی یک مشت سرمایه دار زالوصفت وابسته و اعوان و انصارشان به ثروتهای مافوق تصور رسیده اند، در عوض هیولای فقر و بدبختی، بیکاری و گرانی و تورم و گرسنگی و بی خانمانی پنجه های خویش را هرچه بیشتر در زندگی اکثریت عظیم آحاد جامعه یعنی طبقه کارگر و توده های محروم فرو برده است . در این پروسه، با قطبی شدن روزافزون جامعه تحت سلطه، بهره وری از نعمات مادی زندگی و کنترل ثروتهای اجتماعی هرچه بیشتر در دست بورژوازی وابسته به امپریالیسم متمرکز شده و در عوض میلیونها خانوار کارگری و زحمتکش به آسوی خط "فقر" و "بقا" و "فنا" پرتاب شده اند. به جرات می توان گفت که در طول نیم قرن اخیر حیات طبقه کارگر ایران تا به درجه امروز در معرض چپاول و غارت و ستمگری سرمایه داران زالوصفت وابسته قرار نگرفته و سقوط نکرده است . اخراجهای وحشیانه و دست جمعی، عدم پرداخت دستمزد، عدم حق اعتصاب و تشکل ، سرکوب و دیکتاتوری، فقر و ادبار طبقه کارگر و محرومان را در ابعادی باور نکردنی گسترده ساخته است . تمامی هم و غم رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی نیز در جهت تثبیت این روند و تضمین تداوم آن به نفع بورژوازی وابسته است . امری که آتش مبارزات و اعتراضات توده ای و کارگری را به نحو کم سابقه ای در سراسر جامعه شعله ور ساخته است .

امروز در آستانه اولین ماه مه قرن بیست و یکم ، شرایط وحشتناک زیست و حیات کارگران ایران از بسیاری جهات شبیه زندگی طاقت فرسای کارگران دلیر شیکاگوی آمریکا در قرن ۱۹ می باشد. یک صدویازده سال پیش، کارگران مبارز آمریکا به پا خاستند تا با نمایش روحیه رزمجویانه و آگاهی و اراده واحد طبقاتی خویش شرایط فلاکت بار زندگی شان را با مبارزه بر علیه ظلم و بیعدالتی تغییر دهند. بورژوازی و مرتجعین با دست زدن به کثیف ترین توطئه ها، دامنشانه حرکت کارگران را به خون کشیدند و آن را وحشیانه سرکوب ساختند. با این عمل یک بار دیگر سرمایه داران زالوصفت بر تضاد آشتی ناپذیر بین نظام استثمارگرانه سرمایه داری با طبقه کارگر صحنه گذاردند. همین واقعیت امروز در ایران در شرایط سلطه اهریمنی بورژوازی وابسته به امپریالیسم و رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی به روشنی در مقابل کارگران و توده های ستمدیده ما خودنمایی میکند. اگر این حقیقتی است که بحران گریبانگیر جامعه تحت سلطه ما ، محصول مستقیم سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته بر تمام شئون جامعه می باشد، در نتیجه تنها راه نجات توده های تحت ستم و طبقه کارگر ما تشدید مبارزه برای سازمان دادن یک انقلاب اجتماعی توده ای به رهبری طبقه کارگر برای نابودی کل نظام سرمایه داری وابسته و حرکت برای برقراری جامعه ای عاری از ظلم و ستم طبقاتی است . در سالگرد اول ماه مه بکوشیم جنبش انقلابی طبقه کارگر ایران را در راه رشد و شکوفایی و رسیدن به اهداف فوق هرچه بیشتر تقویت کنیم .

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

پیروز باد جنبش انقلابی کارگران !

زنده باد کمونیسم !

چریکهای فدایی خلق ایران - اردیبهشت ۷۹

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است !

پای درد دل کارگران از لابلای مطبوعات رژیم

زنی هستم شاغل در یکی از کارخانجات که مدت ۶ سال است که به صورت قراردادی مشغول کار هستم. اکنون پس از گذشت شش سال به علت سخت و زیان آور بودن کار دچار بیماری شده ام اما به دلیل قراردادی بودن امکان تغییر قسمت وجود ندارد.

با توجه به اینکه سرپرستی خانواده ام را هم برعهده دارم، جوابگوی مشکل احتمالی بنده کیست؟

حقوق کارگران چه می شود؟

کارگران شرکت پیام آفرین (واحد تولید رنگ صنعتی و دریائی) در سیستان و بلوچستان هشت ماهه اول سال جاری را بدون دریافت حتی یک ریال حقوق و مزایا کار کرده اند. به گفته کارگران کارفرمای شرکت نیز که در تهران مستقر می باشد، از حضور در زاهدان و شرکت خودداری مینمایند. با پی گیری های به عمل آمده از طرف مسئولان کارگری و تشکیلات خانه کارگر سیستان و بلوچستان مبلغ ۲۰۰ میلیون ریال از محل صندوق حمایت کارگران کشور صرفا با هدف پرداخت حقوق معوقه به کارفرمای مورد نظر پرداخت می گردد که بر اساس اطلاعات واصله، علیرغم گذشت ۴۵ روز، کارفرما از پرداخت حقوق معوقه کارگران طفره می رود و هر بار که مسئولان کارگری و کارگران حقوق خود را مطالبه می نمایند وی دلایل مختلفی را عنوان می کند، یک روز می گوید، حساب بانکی از طرف سازمان تامین اجتماعی مسدود شده، روز دیگر عدم حضور رئیس هیات مدیره را بهانه می کند و روزی دیگر شکستن دست مدیر عامل و عدم حضور وی در شرکت را، و آنکه در این میان بلاتکلیف و سرگردان مانده است، کارگر است و کارگر.

کارگران پیام آفرین در نامه ای به مسئولان ذی صلاح در استان تهدید کرده اند که اگر حقوق معوقه آنان پرداخت نگردد، اموال شرکت را که هم اکنون توقیف شده است، حراج خواهند کرد تا از بلاتکلیفی موجود نجات پیدا کنند. ضمن آنکه تاکید کرده اند: پس از سالیان سال تلاش در این شرکت به هیچ وجه راضی نمی باشیم که اموال شرکت را که جزو سرمایه های استان می باشد، به فروش برسانیم اما چه کنیم که مشکلات فراوان زندگی بر ما تحمیل شده و کارگران را خرد می کند. برآستی تکلیف کارگران این واحد و واحدهای مشابه چیست؟ تا کی باید شاهد ترکتازی برخی کارفرمایان محترم و عدم توجه آنان به حقوق قانونی کارگران باشیم؟ و اگر شاغلان امروز صنعت به ناچار از فردا به مشاغل کاذب روی آورند و خدای ناکرده در دام سوداگران مرگ گرفتار شوند، کدام فرد و دستگاهی پاسخگو خواهد بود؟

* نمایندگان محترم مجلس: بجای موافقت با طرح معافیت کارگاههای کوچک از شمول قانون کار بیایید اعتیاد و خرید و فروش مواد مخدر را که دغدغه شب و روز والدین جوانان بیکار جامعه است مهار و ریشه کن

چرا با کارگران اینگونه رفتار می کنید؟

مدیر عامل سازمان تامین اجتماعی چرا با کارگران اینگونه رفتار می کنید؟ برای ویزیت فرزند بیمارم به مطب پزشکی مراجعه نمودم و در کمال تعجب از بنده حق ویزیت آزاد طلب کردند، وقتی دوباره "دفترچه بیمه سازمان تامین اجتماعی" را نشان دادم منشی آقای دکتر فرمودند: تنها روزانه بیست نفر با دفترچه معاینه می شوند، چرا که طرف قرارداد ما بیش از ۲۰ برگ دفترچه در روز را قبول نمی کند! چرا در رسانه ها تبلیغ می کنید "تامین اجتماعی، نیاز امروز پشتوانه فردا" امروز که به داد ما نمی رسید فردا را هم می توان از حال بازنشستگان و مستمری بگیران مجسم کرد!

چه زمانی خدا می داند؟

جمعی از کارگران پالایشگاه کرمانشاه نیز که اخیرا بازنشسته شده اند، طی نامه ای نوشته اند: ما کارگران هفت ماهی است که بازنشسته شده ایم ولی تا امروز هیچ گونه وجهی بابت حقوق پرداخت نشده است، با مراجعات مکرر به سازمان تامین اجتماعی مسئولان مشکلات فی مابین تامین اجتماعی و شرکت نفت را پیش کشیده اند حال سوال این است که پس از ۳۰ سال کار و تلاش شبانه روزی آیا صحیح است که همچون توپ فوتبال ما را از این اداره به آن اداره شوت کنند؟! این است پاسخ سالها زحمت و تلاش در منطقه محروم؟! ...

* علاوه بر تمام مشکلات و مصائبی که جامعه کارگری با آن روبروست در زمینه ساعات اضافه کاری هم دلیل این امر که از اضافه کاری کارگران هم حق بیمه کسر می شود و هم مالیات، اما اضافه کاری جزو سابقه کار به حساب نمی آید چیست؟ لطفا درج کنید، شاید فرد دلسوزی پیدا شود و این موضوع را پیگیری کند.

اهواز - کارگران محروم از دریافت حقوق و مزایا

معاون وزیر کار علی اکبر طاهائی در اهواز اعلان کرد: که در حال حاضر کارگران بیش از ۵۰۰ کارخانه بین سه تا ۱۵ ماه حقوق دریافت نکرده اند.

* از کارگران استان یزد می باشم آیا از عیدی یک کارگر می بایست ۱۹۷۰۰ مالیات کسر گردد؟

چه کسی باید رسیدگی کند؟

* مسئولین محترم وزارت کار، مسئولین امور کارگری، نمایندگان محترم کارگران در مجلس شورای اسلامی آیا وقت آن نرسیده تکلیف ما کارگران قراردادی مشخص شود؟

دادید درد نکنند!

حالا همه متوجه شده اند که کارگران تنها زمان انتخابات عزیز می شوند!
* بالاخره ماهیت عده ای که دائما از رعایت حقوق دم می زنند برای قشر محروم و زحمتکش کارگر با تصویب طرح معافیت کارگاههای زیر پنج نفر از شمول قانون کار مشخص شد.

* چرا برخی از قوانین که سالهاست به نفع کارگران به تصویب رسیده است مورد اجرا در نمی آید ولی برخی از قوانین قبل از تصویب و تنها بعد از طرح شدن مورد اجرا در می آید؟!

* زمانی که قانون کارهای سخت و زیان آور سالها در مجلس خاک می خورد و هزاران کارگر در انتظار تصویب این قانون از دنیا رفتند جای تعجب دارد که مجلس ظرف ۴۸ ساعت قانون معافیت کارگاههای کوچک از شمول قانون کار را برای خدمت به کارگر تصویب نمود!!

* فاصله طبقاتی چگونه به وجود می آید و چه کسانی در آن دخیل هستند؟ وقتی مدیر عامل یک کارخانه بالای پانصد هزار تومان حقوق دریافت می کند وقتی مدیریت یک کارخانه سالیانه چند میلیون پاداش می گیرد، وقتی پاداش مجمع یک کارخانه بالای ده میلیون تومان است و ... در حالی که کارگر همان کارخانه با ماهی پنجاه هزار تومان مجبور به ادامه زندگی است، آیا این فاصله طبقاتی نیست.

کنید. جامعه را از مشکلات رها کنید نه اینکه مشکلات مستمندان را افزایش دهید.

در همه جای دنیا حتی کشورهای غیر مسلمان، با همه در برابر قانون یکسان برخورد می شود و همه یکسان از مزایای قانونی برخوردار می شوند، حال چرا در کشور مسلمان ما که ادعای حمایت از مستضعفین جهان را داریم، بعضی از نمایندگان مجلس می خواهند محروم ترین، بی دفاع ترین و مظلوم ترین قشر جامعه را از برخورداری از مزایای قانون تامین اجتماعی محروم کنند؟

در این دنیای گرانی ها یک کارگر روزمزد و مستاجر که اگر یک روز نتواند سرکار برود فردای آن روز باید خود و خانواده اش سر گرسنه بر زمین بگذارند چرا نباید از مزایای تامین اجتماعی برخوردار باشند؟

* ۱۷ سال است که در سنگر تولید مشغول کار می باشم و به علت مجروحیت در جنگ تحمیلی بارها از ناحیه سر و پا مورد عمل جراحی قرار گرفته ام ولی با این حال نان خود و خانواده ام را با کار و تلاش در می آورم حال چه شده است که عده ای از نمایندگان این یک لقمه نان را برای ما زیادی دیده اند؟!

* کارگران تنها زمان انتخابات عزیز می شوند!

لطفا به نمایندگان مجلس بگویند: دست شما بابت عیدی که به کارگران

نگاهی به

اطلاعیهای دریامنی

جمهوری اسلامی جریان داشت
وزمانی را به خاطر می آورد که
حاکمیت شاه سرنگون شده بود
و در هر سو نیروهای مختلف
با پایگاههای سیاسی و طبقاتی
مختلف به نشر افکار خود
مشغول بودند. در این اطلاعیه
ضمن توضیح روند کنفرانس
اضافه شده که در این کنفرانس
"فعالین سازمان زنان ۸ مارس،
هواداران چریکهای فدایی خلق
ایران، هواداران اتحادیه
کمونیستهای ایران، فعالین
سازمان فدائیان اقلیت، هسته
اقلیت و دهها تشکل دیگر
بعلاوه دهها شخصیت
سیاسی- فرهنگی و هنری
حضور داشتند.

فعالین جنبش نوین
کمونیستی ایران در آلمان
نیز به تاریخ ۱۳ آپریل ۲۰۰۰
ضمن انتشار اطلاعیه ای با نام
"توطئه امپریالیسم آلمان را افشا
نمائیم" تاکید کردند که "به نظر
ما این کنفرانس هیچ وظیفه
ای جز تقویت زمینه های سفر
خاتمی به آلمان و ارزیابی از
اوضاع اپوزیسیون ایرانی در
خارج که با هدف مشخصی
دنبال می گردد و مهمتر از همه
رنگ و لعاب دادن به چهره کریه
جنایتکارانی که به دلایل
مختلفی تحت عنوان "جبهه
دوم خرداد" خود را طرفداران
رفرم و جامعه مدنی می دانند،
نداشته است." در خاتمه این
اطلاعیه با اشاره به واکنش
جریانات خائن و سازشکار در
این کنفرانس آمده است:
محکوم نمودن اعتراض
اپوزیسیون انقلابی و آزادیخواه

سازمان هواداران چریکهای
فدایی خلق ایران در سوئد در
اطلاعیه ای با نام "سمینار برلین
تلاش دیگر امپریالیستها برای
تطهیر رژیم سرکوبگر
جمهوری اسلامی" در تاریخ ۷
آپریل اقدام و مقاصد دولت
آلمان و حزب سبزهها در
برگزاری این کنفرانس را
قاطعانه محکوم کرده و یادآور
شده اند: در شرایطی که فقر و
بیکاری، تورم و گرانی و
بیداد میکند و سرکوب و
شکنجه و اعدام و سنگسار و
زندان و ترور همچون گذشته
همچنان حرف اول دولت
خاتمی به توده های معترض
است، امپریالیستهای فریبکار
مبارزه انقلابی برعلیه
می کوشند این واقعیات را در
افکار عمومی خود کتمان ساخته
و چهره سرکوبگر جمهوری
اسلامی را تطهیر نموده و با
ترفند "کار فرهنگی" و پرده
ساتری بر تمامی جنایات
جمهوری اسلامی و دارو دسته
های مختلف آن برعلیه خلقهای
تحت ستم ایران بکشند."
همین سازمان در اطلاعیه
دیگری به تاریخ ۱۰ آپریل تحت
عنوان "گزارشی از کنفرانس
برلین و آنچه بر آن گذشت!"
خاطر نشان ساخته اند: طی سه
روز در برلین و در مقابل خانه
فرهنگهای "هاینریش بل"
فضایی پرهیجان و پرشور از
مبارزه انقلابی برعلیه



تظاهرات دلیرانه مردم خلخال بر علیه جمهوری اسلامی

برغم سرکوب تظاهرات گسترده مردم مبارز خلخال بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی، ناآرامیها و اعتراضات توده ای به اشکال مختلف در این شهر همچنان ادامه دارد.

روز پنجشنبه ۱۸ فروردین، چند ساعت پس از آنکه شورای نگهبان جمهوری اسلامی، در چهارچوب تضادهای فیما بین دستجات ضد خلقی حکومت، نتایج مضحکه انتخاباتی خویش در شهرهای خلخال، دماوند و فیروزکوه را باطل اعلام کرد، مردم معترض خلخال به خیابانها ریخته و به درگیری با مامورین حکومتی پرداختند. هزاران تن از مردم با حمله به مراکز و ساختمانهای دولتی و شکستن شیشه ها و تخریب موسسات دولتی، ماشینها را به آتش کشیده و به سردادن شعارهای ضد حکومتی مبادرت ورزیدند.

رژیم جمهوری اسلامی در ابتدا برای منکوب کردن مردم معترض و قلع و قمع تظاهرات، نیروهای انتظامی خویش را به خیابانها گسیل کرد. اما عدم موفقیت مزدوران سرکوبگر رژیم در خاموش ساختن اعتراضات مردمی و هراس مقامات حکومت از گسترش دامنه تظاهرات باعث شد که جمهوری اسلامی مزدوران خود را از اردبیل راهم به کمک طلبیده و برای سرکوب تظاهرات به خلخال اعزام کند. بدین ترتیب مقامات جمهوری اسلامی تنها با لشکر کشی به خلخال واتخاذ تدابیر امنیتی و سرکوبگرانه شدید و برقراری یک حکومت نظامی اعلام نشده قادر به کنترل دامنه تظاهرات مردم خلخال گشتند. اکنون در چهارمین روز این واقعه، مردم معترض خلخال آرام نشسته و در اشکال مختلف و منجمله تحصن و اعتراض به حرکت خود ادامه داده اند.

شدت و گستردگی تظاهرات خلخال به حدی بود که روزنامه همشهری از "سه روز جنگ و درگیری" در خیابانهای این شهر خبر داد. به موازات تظاهرات توده ای خلخال در شهر دماوند نیز روز جمعه صدها تن از مردم معترض به خیابانها ریخته و بر علیه دیکتاتوری و مقامات حکومتی شعار دادند.

اعتراضات قهرآمیز روزهای اخیر در خلخال و دماوند و... قطره کوچکی از دریای خشم و نفرت بیکران توده ای مبارز بر علیه کلیت رژیم جمهوری اسلامی است که در سالهای اخیر و بویژه در زمان حکومت خاتمی فریبکار هربار به بهانه و دستاویزی جاری شده و برغم سلطه بلامنازع سد اختناق و دیکتاتوری در جامعه، پایه های ستمگرانه حکومت جمهوری اسلامی و "جامعه مدنی" خاتمی مزدور را لرزاند است.

مبارزات دلیرانه توده ای که هر روز بر شمار آنها افزوده گشته و برغم سرکوب فزاینده عریان و جو ترور و وحشت در شکل اعتراضات و اعتصابات کارگری و شورشهای شهری گوشه و کنار ایران را در می نوردد نشان دیگری از این حقیقت مبارزاتی است که توده های ستمدیده ما خواهان سرنگونی کلیت دیکتاتوری امپریالیستی هستند.

کارگران و زحمتکشان ایران که این روزها زیر بار سلطه امپریالیستی و دو دهه حکومت دیکتاتوری جمهوری اسلامی کمرشان بیش از همیشه زیر بار استثمار و ظلم، بیکاری و تورم و گرانی از یک سو و سرکوب و شکنجه و اعدام و ترور و زندان از سوی دیگر خم شده، هیچ فرصتی را برای نشان دادن عزم خویش برای سرنگونی انقلابی این رژیم وابسته به امپریالیسم از دست نمی دهند. تظاهرات قهرآمیز توده ای خلخال تازه ترین نمونه این حقیقت است.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
پیروز باد مبارزات حق طلبانه مردم ایران!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران - ۲۲ فروردین ۷۹

ستون آزاد

"نگاهی مستقل به واکنش نیروها در برلین"

خود مانع روند عادی کنفرانس شده بودند(عمدتا از دوستان برلین) از جانب پلیس وحشی متمدن و شخصی(!؟) با گرفتن تائید از تماشاچیان مزدور با خشونت و ضرب و جرح از سالن بیرون برده شدند و مورد اتهام و پرونده سازی نیز قرار گرفتند.

روز دوم: که تعداد بیشتری از دوستان به محل رسیده بودند موفق شدند با همه کنترل ها وارد سالن شوند و با آمدن هر سخنران پشت تریبون و غیر آن با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی مانع سخنرانی شوند و این تنها امکان ضعیفی بود که در مقابل صدای بلندگوهای سالن وجود داشت. بدینوسیله برگزار کنندگان رسماً جلسه قبل از ظهر را تا اطلاع بعدی تعطیل اعلام نمودند و بعدازظهر خیلی آرام و مودبانه سعی نمودند دوباره جلسه را به راه اندازند که بار دیگر با اعتراضات جدی و شدید و مصمم اقلیتی در مرکز و سمت چپ سالن روبرو شدند که با برهنه شدن یک زن و مرد در هنگام سخنرانی آخوند اشکوری به اوج خود رسید و این حرکت در تاریخ چپ ایران به راستی کم نظیر و با شهامت و حمایتی کم نظیر همراه بود. البته از جانب دوستان! (وارد جزئیات مهم دیگر نمی‌شودم و گذرا به مسایل پرداخته می‌شود) در این هنگام بود که نمایندگان تعدادی از سازمانها و احزاب و زندانیان سیاسی سابق جهت مذاکره با برگزار کنندگان وارد صحنه و پشت صحنه شدند و در ابتدا با همه عقب نشینی و کوتاه آمدن سعی نمودند دو تن از دوستان مورد حمله قرار گرفته روز قبل را جهت آرام کردن معترضین پشت تریبون بالای صحنه آورند، ولی جمع معترض به اعتراضات خود ادامه داده و آنها مجبور شدند تعدادی از نمایندگان سازمانها و احزاب و کمیته دفاع از زندانیان سیاسی و "سازمان زنان هشت مارس" و... را بعنوان نماینده وارد مذاکره نمایند و به توافق برسند.(۱) که باصطلاح نمایندگان معترضین بطور مساوی ۱۵ دقیقه ای حق سخنرانی را داشته باشند. در همین هنگام یکی از اعضا، هیات سیاسی حزب کمونیست کارگری پشت تریبون قرار گرفته و پس از توضیحات در مورد توافق با برگزار کنندگان آلمانی و ایرانی کنفرانس با اعتراضات آن اقلیت جدی و مصمم روبرو شد و خیلی عاقلانه و زیرکانه خواست معترضین را که (هرکسی نماینده خود است) قبول نمود و گفت اگر توافق درباره سخنرانی ما مورد قبول شماها نیست بایک شعار مرگ بر جمهوری اسلامی نه تان را اعلام کنید. که معترضین

پس از سالها وقفه، نیروهای در خدمت سرمایه آلمانی (سبزها و غیره) و اسلامی- ایرانی، امکانی را در برلین ایجاد نمودند(!؟) تا "توفیقی اجباری" نصیب سازمانها و نیروها و افراد مستقلی شود که خود را چپ رادیکال و کارگری و کمونیست می‌نامند. اینکه گفته می‌شود "توفیقی اجباری" بدین سبب است که مدت‌ها بود چنین شرایط استثنایی در آلمان پیش نیامده بود تا همه نیروهای مذکور در زیر یک سقف در "خانه فرهنگهای جهان" در برلین در کنار و روبروی هم در مقابل یک آزمایش تاریخی قرار گیرند و در عمل نشان دهند که چگونه و با چه کسانی و تا کجا خواهان مبارزه ای مشترک و عملی علیه رژیم وحشی اسلامی با همه "یدو بیضایش" و شرکای جنایتکار مدرن آلمانی اش می‌باشند!!

جریان می‌بایست کنفرانس نامیده می‌شد و پلی برای سفر ملای اهلی شده و خندان و مهره سوخته سرمایه آلمانی؛ خاتمی گشته و این پل می‌بایست باصطلاح از جانب جریانات "لیبرال - اسلامی" که اصلاح طلب نامیده و "بنیاد هانریش بل" پایه گذاری می‌گردید. و ایران (اسلامی) بعداز مضحکه ای بنام انتخابات سوژه سم پراکنی سه روزه شان (۸ و ۹ و ۱۰ آوریل ۲۰۰۰) می‌شد. آنچه مرا وادار به نوشتن این سطور نموده نه ماهیت برگزار کنندگان آلمانی و اسلامی - ایرانی شان است، که برایمان روشن است. یا حداقل موضوع این نوشته نیست، نه اینکه درباره و چگونگی برگزاری باصطلاح کنفرانس توسط چه کسانی بوده را کم اهمیت جلوه داده بلکه پرداختن به آن جایگاه خاص خود را دارد که در این مقال نمی‌گنجد. انگیزه نوشتن جهت مستند شدن واکنش نیروها بوده و در همین راستا مجبور به اشاره ای هرچند مختصر به روند کنش و واکنش نیروها در کنفرانس و بیرون از سالن می‌شویم. آری، نیروهای مختلف از روزها پیش مصمم بودند که اعتراضی جدی را علیه مزدوران سازماندهی کنند. در بیرون سالن دو گردهمایی با "مجوز قانونی" جدا از یکدیگر برپا شده بود. یکی توسط و با همراهی بیش از چهل انجمن و گروه و سازمان و "شخصیتها" و دیگری طبق معمول ناسالم توسط "حزب کمونیست کارگری" و با همراهی یکی دو "شخصیت" دیگر که گویا کنفرانس آلترناتیو نام نهاده شده بود!؟

روز اول: عده ای از دوستان که در سالن با اعتراضات فردی و بلند

"راه کارگر" (در همان روز به لقب چاه کارگر مفتخر گردید!) به شکلی مستاصل در سالن نشسته و با پخش اعلامیه علیه معترضین و "چماقدار" نامیدن معترضین آنچنان در منجلاب بی‌عملی و اتهام زنی سقوط کرده بود که واقعا واکنش بخشی از آنها شدیداً تهوع آور بود. اما دسته سوم: آنهایی بودند که خواهان توقف کنفرانس از طریق اعتراض آشکار و نه مامشات و معامله بودند و با وجود تمام از تنها امکانشان که بلند کردن صدای اعتراضشان بود استفاده می‌کردند. البته شایان ذکر است که درون این دسته عده ای طرفدار معامله که محصول مبارزه دیگران باشد نیز بودند!

حال نظری هرچند کلی به ترکیب نیروها در هر سه دسته: دسته اول را می‌توان کلاً از توده ای - اکثریتی‌های مزدور تا چپ ناسیونالیست و جمهوری خواهان و ملی‌گراها و همپالگی‌های سفارتی رژیم شان دسته بندی نمود. دسته دوم مشخصاً سانتریستها بودند که در عمل به دسته اول نزدیک می‌شدند و بی‌انصافی نیست اگر راه کارگرها و عده‌ای از طیف سانتر خود چپ رادیکال نامیده را در این طیف دید که بسان رهبران سردرگم مقطع قیام ۵۷ آچماز شده و با بدنه خود دچار مشکل شده بودند! عده ای از آنان نیز شیوه شانناژ و ارباب شخصی را در مورد نزدیکترین دوستان شان که مستقل از آنها بودند، به کار می‌بردند و با انگ زدن و "خط سه" خواندن و "همصدا شدن به حزب کمونیست کارگری" و چماقدار خواندن دسته سوم سعی در پراکندن و غیرفعال کردن و مرعوب نمودن بخش متزلزل در دسته سوم را داشته اند، تا از این طریق بتوانند نوبتی در سخنرانی در کنار بالایی‌ها بیابند!

دسته سوم: علاوه بر گروه کوچکی از حزب کمونیست کارگری، بیشترین عناصر دیگر را افرادی مستقل و از جریانات سابق چپ و هواداران طیف فدایی اقلیت و چریکها و پیکار سابق و سربداران و زندانیان سیاسی سابق چپ و زنان تشکیل می‌دادند.

چند نکته "باریک تر از مو":

سناریوی دوم خرداد "واواک" جهت جلوگیری از "از دست رفتن اسلام عزیز" توسط قیامی مردمی و مسلحانه که صدای پایش را به موقع شنیده بودند و نخواستند اشتباه دیر شنیدن شاه را تکرار نمایند به هم خورد برای نسل ما که سعادت دیدن هر دو شرایط را داشته و دارد، از طرفی این تکرار به شکلی دیگر دردآور است که یادآور رشد دوباره ویروس سرطانی رفرمیسم در چپ است که انسان بیاد شرایط اسفناک بعد از سناریوی "اشغال سفارت امریکا" می‌افتد و ضربات جبران ناپذیر توده ای - اکثریتی‌های خائن به

با قدرت تمام از حنجره‌های گرفته شان نه روشن خویش را به گوش همگان رساندند و بدینوسیله جلسه روز دوم انجامش عملی نگردید.

روز سوم: پلیس وحشی مدرن در بیرون ساختمان روی محوطه چمن با نرده آهنی از ورود همه جلوگیری نموده و فقط با شناسایی افراد از جانب بهمن نیرومند (که همان روز به لقب شریف آیت الله نیرومند مفتخر شده) و با فیلمهایی که از روز قبل داشتند اجازه ورود افراد با یک کارت مربوطه را می‌دادند. طبیعی بود که دوستان روز سوم در محوطه بیرون ساختمان به اعتراضات خود ادامه دادند و کنفرانس داخل سالن با حضور خودی‌ها انجام شد. جالب بود که اینگونه شد البته با نیروی کمتری و جداگانه چون خیلی به شهرهاشان برگشته بودند. همانطور که در ابتدا اشاره شد پس از سالها شرایطی در برلین ایجاد شده بود تا همه آنهایی که متوجه اهمیت موضوع شده بودند در آنجا حضور داشته باشند و همین جا باید تاکید نمود همه آنهایی که خود را وابسته به طیف چپ رادیکال ضد مذهبی می‌دیدند و به هر دلیل و توجیهی نتوانسته بودند در آنجا حضور داشته باشند یک تجربه تاریخی - عملی را از دست دادند. همه آنهایی که از طیف پیش گفته به این بهانه وقت نداشتند و اسیر خانواده و کارفرمای مقدس شان بودند و حتی بعنوان یک ناظر نتوانسته بودند در محل واقعه باشند، یک تجربه عملی - تاریخی را از دست دادند. دیدن توده ای - اکثریتی‌های مزدور و همپالگی‌هاشان که در اوج استیصال یکبار دیگر ماهیت واقعی خود را به نمایش گذارده بودند، واقعا تماشایی بود که چگونه در بیرون سالن به مانند لمپن‌ها به فحاشی دوستان می‌پرداختند. بخصوص آنگاه که شعار توده ای حیا کن - مزدوری را رها کن طنین می‌افکند. برای بیننده بسیار جالب بود که در نزد یک میز کتابهای گروهها آنها کاملاً موضعی تهاجمی داشته و با استفاده از واژه‌های رکیک خشم خود را بروز می‌دادند. در درون ساختمان میز و کتاب جریانات جمهوری خواه و توده ای تا کومه ای و حزب کمونیست کارگری و برگزار کنندگان موجود بود. اما در درون سالن توازن قوای اپوزیسیون و پوزیسیون در موقعیت دیگری بسر می‌برد و مرزبندیها می‌بایست در عمل و سریع خود را در مقابل تریبون برگزار کنندگان نشان می‌داد. می‌توان گفت افراد شرکت کننده در سالن را (که چندصد نفر بودند) به سه بخش عمومی باید دسته بندی نمود. دسته ای که موضعشان مزدورانه و از طرفداران رنگارنگ و شرمگین رژیم اسلامی بودند و با اصطلاح دمکرات شده بودند و با کف زدنهایشان برای سخنرانان بالای صحنه ماهیت و موقعیت خود را اعلام می‌نمودند. دسته دوم: آنهایی بودند که "بین دو صندلی نشسته بودند" و در روند حرکت مجبور به سیر قهقراایی شدند که مشخصاً

انقلاب فراموش نشدنی است. دوباره همان زوزه های شغالیهای در لباس میش و پخش ترهات و لجن پراکنی و تسلیم طلبی و انتخاب بین "بدو بدتر" اما گویا آنها در برلین انتظار حضور یک اقلیت مصمم و جدی چپ رادیکال را برای خود اینگونه تصور نکرده بودند که انعکاسی از آراء، بخشی از توده های تحت ستم داخل کشور می باشند و خواهان سرنگونی انقلابی رژیم وحشی اسلامی با همه "یدو بیضایش" می باشند. این طیف هرچند یک دست نیست ولی بخشهایی از عناصر مستقل آن خواهان فشار از پائین جهت اتحاد عملهای انقلابی می باشد و نمونه برلین بخوبی بیانگر این موضوع بود و سالهاست به اشکال مختلف از سازمانها و احزاب چپی که خود را کارگری و کمونیست می نامند، می خواهد که خود خواهی ها و رهبری بدست گرفتن را در چهارچوب منافع تنگ گروهی شان کنار بگذارند و به روان درمانی چپ پرداخته و به این پراکندگی پایان بخشند و گزنه دیر خواهد شد. این طیف رادیکال در پیش اشاره شده هنوز سعی در برافراشتن پرچم مبارزه سازش ناپذیر با نیروهای در خدمت سرمایه را دارد و می رود که جایگاه خود را در جنبش تثبیت نماید، هنوز راهی سخت و "دشخوار" در پیش است! آنها که در طیف توده ای- اکثریتی مزدور و همپالگی های جدید و دیرینشان: ناسیونالیستهای "چپ و جمهوری خواهان" و "سوسیال دمکراتهای" ناقص العقل تازه به دوران رسیده و جناحهای اهلی شده رژیم وحشی اسلامی را مشکلی در شناخت شان نیست و میتوان خود را براحتی در مقابل آنان واگسینه کرد! مشکل ما آن بخش موزی و بین دو صندلی نشین است که نمایندگان امروزی شان بخصوص راه کارگریها و "اتحاد (سریشمی) فداییان" و دیگرانی که به این امامزاده ها دخیل بسته اند، می باشند.

دوستان،

انسان در این سه روز به یاد آنروزها در اوایل قیام ۵۷ می افتاد که چگونه صاحبان این تفکر هواداران خود را کت بسته در مقابل حملات وحشیانه گله های درنده حزب الله به گردهمایی هایشان تنها رها کرده و رهنمودشان شعار: "تفرقه و جدایی- سلاح امریکایی" برای حزب الهی مهاجم بود که با قمه و زنجیر به ماها حمله می کردند و ما بایستی آنها در زیر کتک به اتحاد فرا می خواندیم یا در بهترین حالت عقب نشینی می کردیم!! آن تفکر "رهبران" دیروزی و امروزی از هواداران بیچاره می خواستند در دفاع از خود واکنش سریع و رادیکال نشان ندهند و مسیح وار مورد ضرب و جرح قرار گیرند و خود در اتاقهای رهبری شان تئوری مماشات با قاتلان اسلامی را فرموله کرده یا نظریه در حرف فقط انقلابی را تئوریزه نمایند و بخورد تشکیلاتشان می دادند. یا به خود فریبی و دیگر فریبی دست می یازیدند. اکنون اما بعد از بیست سال بدلیل سالها مبارزه ایدئولوژیک علنی در خارج تا حدودی

دیگر صف بندیها حداقل در تئوری شفاف تر شده و در برلین این امکان بعد از سالها توازن قوا را در یک آزمایش واکنش در حرکت عملی و صف بندی در اتحاد عملها را روشنتر نموده و به همه مدعیان تا کنونی طیفی که خود خویش را کارگری و کمونیست و سوسیالیست و انقلابی و فدایی..... می نامند نشان داد که تا چه حد در عمل از مساله اتحاد عمل انقلابی سازماندهی شده به دور هستند و هنوز خود را در مقابل ویروس سیاسی "به حزب و سازمان من ببیونید" واگسینه نکرده اند؟! اضافه بر این رقابتهای بیمارگونه تا حدودی خصوصی و خصومت گرانه بین بعضی از "رهبر" شده ها از جانب مریدانشان همچنان بیداد میکند و مثلاً نمیتوان دعوی بین مریدان شالگونی ها و حکمتها را تحلیلی عقلانی و علمی نمود!؟! بخصوص آنگاه که یکی خواهان عذرخواهی به خاطر مودب نبودنش از دیگری را خواهان می باشد! آیا اینها اعتراض و انتقاد آن انسانهای دلسوز کارگر پیشرو و زحمتکش را نمی شنوند؟ آیا این همه پراکندگی را مریدانشان در باصطلاح تشکیلاتهایشان به آنها گزارش نمیدهند؟ آخر چگونه باید این واقعیت دردناک پراکندگی چپ رادیکال

ضدجهل و خرافه و سرمایه خود را نشان دهد؟ آیا هنوز ضرورت اتحاد عملهای انقلابی از جانب عالیجنابان رهبری سازمانهای خودکارگری و کمونیست نامیده، حس نمی شود؟ آیا صدای دردمند اعتراض طیف مستقل چپ بدون تشکیلات در برلین نشان نداد که چگونه با فشار از پائین می توان این اتحاد عمل را پیش برد و با صداقت و از خود گذشتگی مرعوب اتهام زنی از جانب سانتریستها و سو، استفاده از جانب حزب کمونیست کارگری نشده و همبسته و منتقد با همه انسانهای آزاده اعتراض و مبارزه را همگام در جهت اتحاد عمل انقلابی بدون چشمداشتی عملی نمود!

دوستان - راستی جو

اواخر آوریل ۲۰۰۰

پاورقی:

۱. علیه مذاکره بطور عام نیستیم. اما باید دید که تحت چه شرایطی و با چه کسانی و برسر چه خواستهایی می توان به چانه زنی پرداخت! بخصوص از این نظر مذاکره عده ای را مردود می دانیم که ناراحتی شان از این بود که چرا نوکران مدرن سرمایه آلمانی آنها را برای کنفرانس دعوت نموده اند و خواهان بالا رفتن به روی صحنه و در کنار آنان برای ابراز نظرات مخالف خود بوده اند و یا اینکه سوالاتی درباره بیوگرافی دعوت شدگان از ایران اسلامی مطرح نمایند؟! به هر رو حتی اگر به گونه ای سمبلیک میکر فن را به درون جمعیت آورده و نظرات مخالف خود را اظهار می داشتند باز می شد به شکلی عاقلانه ارزیابی نمود.

جهان، يك دهه بعد از سقوط دیوار برلین

ستون آزاد

طبقه حاکمه در آمریکا با شعار "ساماندهی روند تولید و اصلاح روند تولید" (Downsizing) هزاران کارگر را از کار بیکار کرد، کارخانه های زیادی و یا واحدهایی از کارخانه های معینی تعطیل اعلام شدند. البته نه به دلیل اینکه امکان فنی و تکنیکی تولید وجود نداشت، بلکه از نظر اقتصادی تولید (سود آوری) در این کارخانه ها صرف نمی کرد. بنابراین سرمایه داران بی درنگ بدون قبول هرگونه مسئولیتی درباره آینده این کارگران و خانواده اشان دست به اخراج آنها زدند.

به کارگران از جمله گفتند: شرط اینکه بتوانند در بازار کار رقابت کنند این است که باید دانش و مهارت کارکردن با تکنولوژی جدید (کامپیوتریزه) را دارا باشند و دانما باید به مدرسه (کلاسهای فنی گوناگون) بروند.

آتهایی که حرف سرمایه داران را پذیرفتند و به آن مدارس تکنیکی (فنی) که در همان دهه مثل قارچ در هر جا می روئیدند رفتند، بعدا با کارهای خدماتی رویرو شدند (Service Job) که حداقل دستمزد به کارگر پرداخت می شد.

باید گفت این وضعیت اسفبار برای کارگران آمریکایی در شرایطی بوجود می آید که بر بستر اوضاع بوجود آمده بین المللی سرمایه داران آمریکایی چه از طریق استثمار طبقه کارگر آمریکا و چه از طریق غارت دسترنج کارگران و خلقهای کشورهای تحت سلطه به سرمایه های بی سابقه دست پیدا می کردند.

به عنوان نمونه سرمایه بیل گیتس (Bill Gates) کسی که انحصار نرم افزار (Microsoft) کامپیوتر از آن اوست برابر است با دارائی صد میلیون کارگر و زحمتکش آمریکائی.

در همان دهه "پیروزی"، بر پایه سیاستهای اقتصادی نتولیبالیستی بورژوازی امپریالیستی قراردادهائی مانند نفتا (NAFTA) بسته شدند و سازمان جهانی تجارت (WTO) جهت تسهیل اقتصادی سرمایه و تولید و کالاهای کشورهای امپریالیستی عمدتا به کشورهای تحت سلطه جهت استثمار نیروی کار ارزان و غارت دسترنج همین نیرو و نیز غارت منابع طبیعی این کشورها بوجود آمد.

نتیجه حاصل از این سیاستهای "انسان دوستانه" تا امروز چیزی جز گسترش کم سابقه فقر و گرسنگی و بی خانمانی در سراسر جهان نبوده است.

در داخل آمریکا نتیجه سیاستهایی که طبق آنها پس از موافقت نامه "نفتا" دست سرمایه داران برای انتقال سرمایه و تولید به کشورهای تحت سلطه نظیر کشور مکزیک باز شد، آنچه برای طبقه کارگر آمریکا حاصل شد فشار اقتصادی هرچه بیشتر بود.

در اوضاع بوجود آمده رهبری اتحادیه های کارگری آمریکا عوض روشن کردن کارگران از ماهیت این سیاستها موجبات دامن زدن به یک تفکر

"دخالت گری، شکست، باز دخالت گری، باز شکست و باز دخالت گری تا از بین شان برده و مانع نفوذ و گسترش افکارشان گردیم" این منطق ارتجاعی، منطق تمام امپریالیستها بر علیه دشمنانشان یعنی جنبش انقلابی کارگران و خلقهای محروم است. آنها هرگز خلاف این منطق عمل نمی کنند.

از طرف دیگر قانون مارکسیستی - لنینیستی می گوید:

"مبارزه، شکست، باز مبارزه باز هم شکست، باز مبارزه تا پیروزی" پیروزی طبقه کارگر و زحمتکش جهان. انقلابیون کمونیست نیز هرگز جهت این منطق انقلابی و بشر دوستانه عمل نمی کنند، زیرا که پیروزی نهایی که بر اساس واقعیات عینی و مادی حاکم بر جامعه انسانی استوار شده، علی رغم تمام مشکلات و موانعی که بورژوازی بین المللی در مقابل حرکت انقلاب ایجاد کند از آن پرولتاریای جهان خواهد بود.

اخیرا حاکمین آمریکا و دیگر امپریالیستها دهمین سالگرد سقوط دیوار برلین و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نیز "پیروزی" نظم گنبدیده و سراپا فساد و ارتجاعشان را با حضور گریچاف خائن و مرتجع جشن گرفتند. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی "Evil Empire" امپراطوری شیطان (گفته ریگان) و پایان جنگ سرد، پایان نمادی از تضاد بورژوازی بین المللی قرار بود صلح و دوستی و شکوفایی اقتصادی و رفاهی برای جهانیان به ارمغان بیاورد.

اما کارگران و خلقهای جهان در ورای آن همه هیاهوهای تبلیغاتی، پیام نظام سرمایه داری جهانی (امپریالیسم) را از همان روزهای آغازین دوران "صلح و دوستی" در جنگی (جنگ خلیج) شنیدند که خط بطلانی بر تبلیغات کذب امپریالیستها در باور مردم گذاشت.

بار دیگر کارگران و توده های محروم جهان شاهد سناریویی بودند که نشان می داد، تا زمانی که نظام سرمایه داری، نظامی که سوخت و ساز موتور پیش برنده آن تامین سود می باشد، بر جامعه بشری حاکم است، بحران اقتصادی، تضاد منافع و رقابتهای امپریالیستها یک دم هم پایانی نخواهد داشت و جنگ پدیده ای است که وجود خواهد داشت. آن زمان هم که جنگی وجود ندارد امپریالیستها در تدارک جنگ بعدی می باشند.

بورژوازی بین المللی به کارگران و توده های محروم جهان می گوید، چشمانشان را بر واقعیات تلخ جاری در زندگیشان که در همان دهه ۹۰، دهه "پیروزی" بیش از پیش بر ابعاد آنها به دلیل هرچه متمرکز شدن سرمایه و تولید در دست اقلیتی سرمایه دار و کوپراسیونهای (Coporations) فراملیتی افزوده شد ببندند.

در همان دهه ۹۰ امپریالیستها جهت انتقال بحران به کشورهای تحت سلطه و کسب شکوفایی اقتصادی برای سرمایه داران و تامین هرچه بیشتر فوق سود، به روند خصوصی کردن اقتصاد در این کشورها به بهای خانه خرابی کارگران و خلقهای همین کشورها در گسترش فقر شتاب بیشتری بخشیدند.

کارگران و مردم محروم سیاه پوست و لاتینی بسترهایی شد برای عروج هرچه علنی تر نژاد پرستی و تبعیض نژادی. عوارضی که معمولا در شرایط بحران اقتصادی بر شدت و درجه رشد آنها اضافه می گردد. پلیس نژادپرست و نگهبان و حافظ نظم گنبدیده و نکبت زده سرمایه داری امپریالیستی آمریکا در همین دهه با در دست داشتن قوانین ارتجاعی تصویب شده در همه جا به دستگیری و قتل جوانان سیاه پوست و لاتینی پرداخت. رقم زندانیان آمریکا در همین دهه به مرز دو میلیون رسید عمدتا سیاه پوستان و لاتینی، بالاترین رقم زندانی، در بین تمام کشورهای جهان.

بورژوازی امپریالیستی آمریکا جهت پنهان کردن علت اصلی این امراض اجتماعی، مانند قتل و جنایت و دزدی و سرقت تلاش کرده عامل اصلی اینگونه امراض اجتماعی که در اصل وجود خود اوست را بیشزمانه به مسائل بیولوژیکی و ژنتیکی انسانها ربط دهد.

در این ده سال علی رغم شعارهای دروغین "جنگ بر علیه گسترش استفاده از مواد مخدر" با جنگ علیه گروههای تولید کننده این مواد (در اصل جزئی از تولید سرمایه داری) استفاده از مواد مخدر به یک مرض اجتماعی "بی درمان" در آمریکا تبدیل شد و درصد اعتیاد در این کشور رو به رشد بوده است. و اعزاز ارتش آمریکا به کشورهای آمریکای لاتین مثل کلمبیا و مکزیک با همین شعار، ولی در واقع جهت تعلیم و آموزش ارتش های این کشورها برای مقابله با انقلاب و نیروهای انقلابی مسلح صورت گرفت.

در اوضاع بوجود آمده بعد از فروپاشی شوروی، بورژوازی امپریالیستی آمریکا، جهت اهداف داخلی و بین المللی مشخصی (قانع کردن افکار عمومی خود در مورد حجم عظیم بودجه نظامی آمریکا و هم چنین "ضروری" جلوه دادن حضور نیروی های ارتش آمریکا در هر گوشه جهان) البته با شعار کهنه شده و قدیمی "امنیت ملی آمریکا در خطر است" به جنگ با "بنیادگرایی" و کشورهای "فصول" (Rouge States) مثل ایران، عراق، لیبی، سوریه، سودان و کره شمالی رفت.

در همان دهه نود، امپریالیسم با شعارهای "ضد بنیادگرایی" افغانستان را تبدیل به میدان جنگ "بنیادگرایان" وابسته به خود کرد، و یک شبه گروه طالبان اعلام موجودیت کرد و به کمک امپریالیستها و دولت های وابسته منطقه توانست کنترل خود را بر نود درصد از خاک افغانستان بگیرد. خلق افغانستان خصوصا زنان کارگر و محروم این کشور از هرگونه حقوق انسانی خود محروم گردیدند و آنها را مجبور به پوشیدن "کسیه بی قواره" کردند.

در این دهه با بسط و گسترش سرمایه های امپریالیستی به همه مناطق جهان و هم چنین شدت یافتن روند ادغام سرمایه ها و شرکت های فراملیتی و تمرکز هرچه شدیدتر سرمایه همراه با اضافه تولید و بالطبع رقابتها و شدت گیری تضاد منافع سرمایه های امپریالیستی و نارضایتی طبقه کارگر در اوضاع بوجود آمده، جناحی از سرمایه داران به سیاستهای به اصطلاح "الترنا ناسیونالیستی" روی آوردند.

این جناح جهت تامین منافع مادی خود به نارضایتی طبقه کارگر کشورهای خود (کشورهای صنعتی) تکیه دارد. بر بستر چنین اوضاعی جهان شاهد پرتاب شدن نیروهای عمیقا ارتجاعی و نژادپرست به جلوی

ناسیونالیستی را در میان کارگران بوجود آورد، تا بتواند نقش خود را در کنترل و محدود کردن خواستهای طبقه کارگر بهتر ایفاء کند. به عنوان نمونه زمانیکه دولت آمریکا به بهانه اینکه مهاجرین کارها را اشغال کرده بودند قانون ضد مهاجرین را تدوین کرد، همین رهبری اتحادیه ها به دفاع از این قانون ارتجاعی برخاست. و یا مخالفت این رهبری با موافقتنامه "نفتا" نیز بر اساس دامن زدن به همین تفکر ناسیونالیستی صورت گرفت. در عمل سیاستهای چپاولگرانه سرمایه داران آمریکائی در هجوم به سطح زندگی و دست اندازی به حقوق کارگران و توده های محروم آمریکا و هم چنین خلقهای جهان باعث رونق بازار سهام در این کشور شد.

میلیونها انسان از جمله آنهایی که (مادر یا پدر) به تنهایی (Single Parents) سرپرستی فرزندانشان را به عهده دارند از حقوق ناچیز خدمات اجتماعی (Welfare) محروم شدند.

سخنگویان و خدمتگزاران طبقه حاکم در رأسشان رئیس جمهور "صلح طلب" آمریکا از اقدامات ضد مردمی خود به بی شرمی تمام سخن می گویند و جزء افتخاراتشان می باشد که توانستند این میلیونها انسان را روانه "بازار کار" کنند.

در واقع بسیاری از همین انسانهای محروم، بعد از گذشت چند سال از تصویب این قانون ارتجاعی از طرف دولت آمریکا، هنوز نتوانسته اند حتی کاری با حداقل دستمزد پیدا کنند و همراه فرزندانشان بی خانمان (Homeless) شده اند. و در مکانهایی که به اصطلاح برای بی خانمانها وجود دارد "زندگی" می کنند. در دهه "پیروزی" میلیونها انسان از جمله کودکان از داشتن هرگونه بیمه درمانی و امکانات بهداشتی در "دمکراسی" آمریکا محرومند. (طبق آمار رسمی از طرف دولت آمریکا، چهل و چهار میلیون نفر)

در پایان همین دهه و در آستانه قرن بیست و یکم گزارشهای رسمی اقتصادی از طرف بانک کرونوی آمریکا حاکی از این است که درآمد هشتاد درصد از مردم آمریکا علی رغم رشد درآمد ملی آمریکا کاهش پیدا کرده است. در همین زمینه لوس آنجلس تیمز به تاریخ نوزدهم ژانویه دوهزار در مقاله ای تحت عنوان: "شکوفائی اقتصادی، دوران بنی برای فقر" نوشت: "مردم زندگی سختی را علی رغم دارا بودن شغل از سر می گذرانند" و "درعین حال که دارای شغل هستند، ولی حتی امروز اعلام ورشکستگی از طرف مردم از هر زمان دیگری بالاتر است". در همین دهه هیاهوهای کرکننده "پیروزی" و غارت همه جانبه مردم جهان از طرف امپریالیسم آمریکا، شکاف طبقاتی بین سرمایه داران و طبقه کارگر و مردم محروم آمریکا چنان برای مردم آمریکا (کارگران و زحمتکشان) قابل لمس شد که حتی بانک مرکزی این کشور در آمار منتشره خود در این زمینه نشان داد که ناتوان از پنهان کاری است.

از درون واقعیت های عینی دهه "پیروزی" این حقیقت بار دیگر به طرز بارزتری روشن گردید، مادامیکه مالکیت ابزار تولید، خصوصی است و در تملک اقلیتی سرمایه دار می باشند، سهم طبقه کارگر و توده های محروم از پیشرفت علم و صنعت چیزی جز کاهش سطح معیشت این توده عظیم، بیکاری، فقر و گرسنگی و هم چنین فشارهای روحی و جسمی نخواهد بود. در طول همین دهه تمرکز هرچه بیشتر سرمایه از یک طرف و گسترش فقر و محرومیت اقتصادی از طرف دیگر و بویژه فشار اقتصادی مضاعف به

است.

بدهکارهای کلان مکزیک به بانک جهانی و دیگر نهادهای امپریالیستی که باعث شده تا قسمت بزرگی از درآمدها و ثروتهای ملی این کشور تنها به پرداخت سود این وامها به امپریالیستها اختصاص داده شود، جلوه دیگری از تز "دمکراسی جوان" را به نمایش می گذارد.

در "دمکراسی جوان"، جهت تأمین منافع امپریالیسم، پس از عقد موافقت نامه "تفتا"، حمله به تولیدات ملی از جمله تولیدات کشاورزی، یا لغو سوسیدهای دولتی و لغو کنترل قیمت ها آغاز شد. برای مثال تولید ذرت، یکی از مواد اصلی غذایی مردم مکزیک (کارگران و زحمتکشان) که عمدتاً در مکزیک تولید میشد، بکلی از بین رفته و ذرت مورد نیاز این کشور امروز عمدتاً از آمریکا وارد می شود.

رشد بحران اقتصادی، تورم، رشد کم سابقه دردهای اجتماعی از قبیل اعتیاد، قتل و سرقت های مسلحانه و بالطبع رشد نارضایتی توده های مکزیک باعث چنان تضادهایی در درون حزب حاکم در مکزیک شد که به قتل رهبران همین حزب، قتل کلوسیو (Colosio) و لوئیس ماسیو (Louise Masio) توسط بانندی از همین حزب به سرکردگی کارلوس سلینس و برادرش رئول سلینس که او هم اکنون در "زندانی" بسر می برد منجر گردید.

اما منشاء واقعیتهای عینی که خود را در اعتراضات اجتماعی بروز داده، اعتصابات کارگری، اعتصابات رانندگان اتوبوس رانی شهر مکزیک، اعتصابات سراسری معلمان در شهر مکزیک، راه پیمانی هزاران تن از سرخپوستان محروم ایالت چیپاپاس به شهر مکزیک جهت اعتراض به دولت مکزیک، اعتصاب نه ماهه دانشجویان دانشگاه اونام (UNAM)، بزرگترین دانشگاه آمریکای لاتین که از آوریل ۱۹۹۹ آغاز شد و سرانجام در ششم فوریه ۲۰۰۰، توسط پلیس جنایتکار سرمایه داری وابسته این کشور سرکوب گردید و بالاخره آغاز مبارزه مسلحانه در ایالتهای چیپاپاس و گوررو، حضور پنجاه هزار سرباز ارتش مکزیک در ایالت چیپاپاس، حکومت نظامی اعلام نشده در این ایالتها، قتل های دستجمعی سرخپوستان در چیپاپاس به دلیل حمایتشان از گروههای انقلابی مسلح EZLN و ERP، ماهیت واقعی این "دمکراسیهای جوان" را بنمایش گذاشته است.

در این ده سال تحت حاکمیت بلامنازع سرمایه (امپریالیسم) بخش های زیادی از جهان در آتش جنگ، چه آنهایی که امپریالیستها مستقیماً در آنها شرکت داشته و چه جنگهایی که با لافانه های قومی و نژادی و بر بستر رقابتهای امپریالیستها بر پا شده، سوخت و می سوزد.

امپریالیسم آمریکا با ادعای دروغین "بشر دوستی"، در "دهه پیروزی" به بسیاری از نقاط جهان لشکر کشی کرده و نیروهای ارتشش در این نقاط حضور دارند.

سیاستهای تجاوز گرانه امپریالیسم در این دهه از عراق تا یوگسلاوی گرفته تا سومالی و هائیتی و ... باعث روشن شدن ماهیت غارتگرانه امپریالیسم برای کارگران و خلقهای جهان و بطور مشخص برای خلقهای همان کشورهایی که آمریکا در آنها به جنایت دست زده شده است.

صدام حسین و ارتشش که گفتند "تا سرحد نابودی" رسید هنوز در عراق سکان دار و حافظ مناسبات سرمایه داری وابسته این کشور می باشند.

در یوگسلاوی میلوسویچ هنوز حکومت می کند و کشت و کشتارهای قومی مردمی که سالیان طولانی برادرانه در کنار همدیگر زندگی کردند و

صحنه سیاسی کشورهای متروپل بوده است. در آمریکا سیاستهای داخلی و نژادپرستانه حزب جمهوریخواه در همین دهه تماماً تحت تاثیر افکار همین جریانات بوده است، البته این جریانات جزئی از خود این حزب می باشند. در عرصه سیاستهای بین المللی، در "دهه پیروزی" امپریالیسم کوشید تا تعویض ژنرالهای تربیت شده توسط ارتش جنایتکار آمریکا - مانند پینوشه این سگ زنجیری - با فکل و کراواتیهای عمدتاً تحصیل کرده هاروارد و دیگر دانشگاههای آمریکا و اروپا را به نام "دمکراسیهای جوان" به خورد افکار عمومی بدهند. در ارتباط با وضعیت کنونی این مزدور، این منطق انقلابی بار دیگر تائید می گردد که، امپریالیسم می گوید دوست واقعی و همیشگی او منافع اوست. و نه مزدورانی که اینجا و آنجا به خدمت می گیرد.

در پرو فوجی موری این مزدور امپریالیسم که دستانش تا مرفق به خون کمونیستها و انقلابیون آلوده است علی رغم مخالفت و اعتراض اکثر مردم پرو و حتی جناح هائی از خود طبقه حاکم این کشور در تلاش است با دستکاری قانون اساسی که یک بار توسط خود او دستکاری شده، چند سال دیگر خود را به نام رئیس جمهور به کارگران و زحمتکشان این کشور تحمیل کند. در مخالفت و اعتراض به کوشش این مزدور جهت کاندید کردن خود، کارگران و توده های محروم پرو تا به حال به تظاهراتهای وسیع و خونینی در شهر لیما دست زده اند.

فوجی موری در حال تمرین "دمکراسی" یعنی اجرای برنامه هایی در پروست که در جهت بسط و گسترش سلطه امپریالیسم در پرو و اجرای خصوصی سازی اقتصاد این کشور براساس برنامه ها و رهنمودهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و به بهای کاهش ۹۵٪ دستمزد توده های محروم پرو تنظیم شده اند.

فوجی موری براساس رهنمودهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، جهت خصوصی سازی اقتصاد و خدمت به منافع امپریالیسم به لغو سوسیدهای دولتی، لغو کنترل قیمت ها و از بین بردن حقوق ناچیز کارگران و مردم محروم پرو مشغول شد. این مزدور جهت خوش خدمتی به اربابان حتی از کاهش مقدار شیری که مادران محروم ماهانه برای کودکانشان دریافت می کردند دریغ نکرد.

هرساله مادران پرونی در اعتراض و ابراز خشم خود نسبت به این سیاست امپریالیستی به تظاهراتی به نام تظاهرات برای "لیوانی شیر" (Baso de leche) در شهر لیما و دیگر شهرهای پرو دست می زنند.

می گویند مکزیک در حال تمرین و تثبیت "دمکراسی جوان" دوران "نظم نوین جهانی" می باشد. چهره بارز این "دمکراسی جوان" نیز کسی جز کارلوس سلینس (Carlos Salinas) رئیس جمهور سابق مکزیک نیست. کسی که فساد مالی و دزدیهای بزرگ از دسترنج خلق مکزیک توسط او و یارانش زبان زد مردم مکزیک می باشد.

کسی که در دوران ریاست جمهوریش مانند هم قطارش در پرو، جهت رشد و گسترش بخش خصوصی و شدت گیری سرازیر شدن سرمایه های امپریالیستی به مکزیک، اوضاع به غایت فلاکت بار اقتصادی - اجتماعی کنونی برای طبقه کارگر و توده های محروم مکزیک بوجود آمد.

نتایج حاصل از "دمکراسی جوان" مکزیک چیزی جز بحران عمیق اقتصادی، کاهش ارزش پول این کشور، بیکاری، فقر و گرسنگی و شدت گیری مهاجرت درد آور توده های محروم مکزیک به سمت شمال (آمریکا) نبوده

المللی پول جار می زدند، و کودنهای "چپ" را نیز به شک انداخته بود، خلق اندونزی به پا خاست و امپریالیسم مجبور شد جهت حفظ نظام سرمایه داری وابسته این کشور، سوهارتو را فدا کند. در کنگو برای سرکوب جنبش توده ها بر علیه دیکتاتوری امپریالیسم موبوتو را به کناری زد و یکشنبه گروه دیگری را به حکومت رساند.

در "دهه پیروزی" طبقه کارگر ایران یک دم از اعتراض بر علیه سرمایه داری وابسته باز نایستاد، و زنان کارگر و محروم ایران یک لحظه از مقاومت در برابر سیاستهای امپریالیسم و سرمایه داری وابسته که توسط جمهوری اسلامی بر علیه آنها اعمال می شود باز نایستاد و حاکمین جمهوری اسلامی را به مسخره گرفتند.

در همان دهه است که ما می بینیم امپریالیسم و سرمایه داری وابسته ایران دست به یک فریبکاری بزرگ جهت جلوگیری از انفجار خشم مردم ایران زدند و کارزار دوم خرداد را به راه انداختند و جهت گسترش سرمایه های امپریالیستی و در راستای علنی کردن رابطه پنهانی ارباب و نوکری، آمریکا و جمهوری اسلامی، شعار "گفتگوی تمدنها" مطرح شد و امپریالیستها مهماندار رئیس جمهور رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی شدند و با او در تداوم سیاستهای گذشته قراردادهای غارتگرانه امضاء کردند.

در همان دهه "پیروزی" ایران شاهد خیزش دانشجویی - مردمی در شهرهای بزرگ از جمله تهران و تبریز با شعارهایی مانند "حکومت زور نمی خوایم آخوند مزدور نمی خوایم" و "وای به روزی که مسلح شویم" بود (تاکید از نویسنده). این واقعیت خط بطلانی شد چه بر نظرات آن جریانات به ظاهر چپی که ادعا می کنند مبارزه قهر آمیز باعث می شود که رژیم روند مبارزات اجتماعی موجود را قیچی کند و چه نظرات ارتجاعی و ضد انقلابی جریانات (توده ای، اکثریتی، سلطنت طلب و...) که جهت حفظ مناسبات سرمایه داری وابسته ادعا می کنند که مردم ایران قصد دارند جمهوری اسلامی را از طریق مسالمت آمیز و "متمدنانه" سر براه کنند، همانهاییکه هر دم می گویند "جوانان ما از آن شکل مبارزه که در دوران قبل از انقلاب (مبارزه مسلحانه) جذابیت داشت دوری می جویند".

بطور خلاصه امپریالیستها بر بالای جهانی نشسته اند که بخش های زیادی از آن در جنگ هایی که انعکاس بحران جهانی سرمایه داری امپریالیستی (هرج و مرج تولید - اضافه تولید) و تضاد منافع و رقابتهای امپریالیستی می باشند می سوزد. جهانی که در آن "جامعه انسانی بیش از پیش به دو اردوی متضاد و متخاصم به اردوی فقر و ثروت" تقسیم شده، جهانی که وقایع ای که روزانه در آن اتفاق می افتد "برده از نقش بسیار ارتجاعی که امروز سرمایه داری امپریالیستی در همه مناطق جهان ایفاء می کند بر میدارد". جهانی که علی رغم همه پیشرفتهای علمی - صنعتی آن (که در تملک بورژوازی می باشند) اکثریت عظیمی از انسانها خصوصا خلقهای کشورهای تحت سلطه از ابتدائی ترین حقوق خود بی بهره اند.

جهانی که در آن هر روز طبقه کارگر و خلقهای جهان به اشکال متفاوت، اعتراض و خشم خود را به نظم ظالمانه حاکم ابراز می دارند. از جمله تظاهرات و اعتراض هزاران کارگر آمریکائی در سیاتل بر علیه سازمان جهانی تجارت این نهاد امپریالیستی و سرمایه داران، یعنی همان تظاهراتی که افشاگر چهره کریمه نظام سرمایه داری در آستانه قرن بیست و

اتحادشان در برابر فاشیسم لرزه بر اندام امپریالیسم انداخت هم چنان ادامه دارد.

در سوماتی سربازان ارتش های امپریالیستی آدم ها را بر روی آتش کیاب کردند و مردم سوماتی سربازان آمریکائی را کشته و اجساد آنها را با طناب به ماشین بسته و در خیابانهای شهر نمایش دادند. آمریکا "خجالت زده" از سوماتی بیرون رفت.

در کنگو ارتش های شش کشور در یک جنگ ارتجاعی درگیر هستند که نه در جهت منافع خلقهای محروم بلکه در راستای تضاد منافع و رقابتهای امپریالیستها در "دهه پیروزی" برپا شده است.

مردم هائیتی نیز هنوز اسیر در دژ ظلم و ستم های سلطه امپریالیسم و دولت مزدور این کشور، با قبول خطر مرگ خود را سوار بر قایق یا لنج به دریا می زنند تا در جستجوی "کاری" خود را به کانون ستم به آمریکا برسانند.

برخورد دولت "انسان دوست" و "حافظ دمکراسی" با همان آدم هائی که از جهنم سلطه او فرار می کنند در آبهای دریا دل هر انسان با شرفی را به درد می آورد.

اخیرا در شهر میامی از ایالت فلوریدا، هائیتی ها بر علیه رفتار دولت آمریکا در آبهای دریا با هموطنانشان به تظاهرات خشمگینانه ای دست زدند.

در همین دهه بعد از فروپاشی شوروی نتیجه وخیم "پیروزی" اقتصاد بازار و گلوبالیزاسیون (Globalozation) برای توده های محروم به طرز بسیار بارزی خود را در نقاط مختلف دنیا به نمایش می گذارد. نتیجه حاصل از اقتصاد بازار برای روسیه چیزی جز ورشکستگی اقتصادی، تورم، بیکاری، فقر و گرسنگی، فساد مالی، بوجود آمدن گروههای مافیائی مالی و باندهای سیاه که عمدتا سر نخشان در دست دولت مردان و سرمایه داران زالو صفت می باشد نبوده است. افتضاح دست داشتن بانک نیویورک در همین کارزار در رابطه با مافیای مالی روسی نشاندهنده همین واقعیت می باشد.

در آنجائی که جشن سقوط دیوارش را می گرفتند، آمار رسمی بیکاری در آلمان شرقی بالای بیست درصد می باشد. نیویورک تایمز به تاریخ ۱۱ سپتامبر ۹۹ نوشت: "در یک همه پرسی در خلال جشن سقوط دیوار برلین پنجاه درصد از مردم آلمان شرقی گفتند شرایط زندگیشان در دوران قبل از سقوط دیوار بهتر از امروز بود".

در ابتدای دهه نود همان زمان که امپریالیستها "پایان" کمونیسم و هر آنچه نشان از انسان دوستی داشت را جشن می گرفتند، و حاکمیت نکبت زده سرمایه را ابدی می خواندند، و با هیاهوهای زشتشان، جهانی که بر آن سکوت قبرستان "حاکم" شود را در گوشه‌هایمان "فرو" می کردند دنیا شاهد شورش سیاهپوستان در شهر لوس آنجلس آمریکا شد.

در همان زمان و همراه با پرحرفیها و وراچی های روشنفکرانه بعضی از جریانات به اصطلاح چپ بر علیه مبارزه مسلحانه که با استناد به "تغییرات اوضاع بین المللی" می‌گفتند: "مبارزه مسلحانه دورانش سر آمده"، خلق مکزیک در ایالت چیپاپاس به پا خاست و به یک انتقاد عملی و جدی، البته به شکل مسلحانه بر علیه امپریالیسم دست زد.

همان زمان که امپریالیستها در اندونزی غارت شده و محروم را به مشابه یک مدل توسعه سرمایه داری سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین

"عدالت اجتماعی"

در دوران سرمایه جهانی از دریچه آمار

تهیه و تنظیم از نادر ثانی

جمعیت کل جهان در سال ۱۹۹۹ از مرز ۶ میلیارد نفر گذشت. از این جمعیت هر روز ۴۰ هزار کودک در کشورهای فقیر جهان به علت گرسنگی و یا ابتلا به بیماریهایی که کاملاً قابل درمان هستند جان خود را از دست می‌دهند.

از کل جمعیت جهان ۸۰۰ میلیون نفر در حال مرگ از گرسنگی بوده و یا از بیماریهایی که به علت کمی تغذیه به وجود می‌آیند در رنج هستند و این در حالی است که غذای کافی برای تمامی ۶ میلیارد انسان روی کره زمین وجود دارد.

در کشورهای غربی ۱۰۰ میلیون نفر در زیر خط فقر زندگی می‌کنند. از این عده ۳۰ میلیون نفر فاقد کار و ۵ میلیون نفر فاقد مسکن می‌باشند.

تجارت پولی جهان هر روز بالغ بر ۱۵۰۰ میلیارد دلار می‌باشد. از این میزان ۹۵ درصد تنها به منظور سودجویی در هنگام خرید و فروش ارز به عمل درمی‌آید.

در حال حاضر ۳۷۰۰۰ شرکت چندملیتی در جهان وجود دارد. مرکز ۹۰ درصد از این شرکتها در کشورهای صنعتی می‌باشد. از کل تعداد شرکتها چندملیتی ۷۰ درصد آنان متعلق به ۱۴ کشور ثروتمند جهان می‌باشند.

هزینه کارگر برای تهیه یک جفت کفش ورزشی که به بهایی معادل با ۵۵۰ کرون سوئد (۶۵ دلار آمریکا) به فروش می‌رسد برابر با ۷ کرون (۸۰ سنت) می‌باشد.

۲۴ شرکت بزرگ سوئد در سال ۱۹۹۷ سودی معادل با ۱۷۰ میلیارد کرون این کشور (معادل با ۲۰ میلیارد دلار) کسب نمودند.

درآمد کارمندان عالی‌رتبه سوئد در خلال سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۹۲ از ۲۴۰ هزار کرون به ۳۳۵ هزار کرون در سال بالغ گردید. تفاوت حقوق متوسط این افراد نسبت به کارمندان دون پایه در خلال همین مدت از ۳۹ هزار کرون به ۶۴ هزار کرون افزایش یافت. جالب این که تفاوت حقوق این افراد نسبت به کارگران غیرمتخصص نیز از ۶۹ هزار کرون به ۹۲ هزار کرون افزایش یافت.

توان اقتصادی مصرف در خلال سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۹۲ برای کارمندان

در سال ۱۹۹۷ در ایالات متحده آمریکا ۲۱،۴ میلیون نفر خود را ناچار دیدند تا برای دریافت کمک هزینه غذایی دست به سوی مقامات اجتماعی این کشور دراز نمایند.

در سال ۱۹۹۷ معادل با ۵۳ درصد از کل مالیات بردآمدی که در ایالات متحده آمریکا دریافت شد صرف هزینه‌های جنگی سابق، کنونی و آتی این کشور گردید.

ثروتمندترین افراد ایالات متحده آمریکا ۲ درصد از کل جمعیت این کشور را تشکیل داده و ثروتی معادل با آنچه که ۵۰ درصد پایینی جامعه گرد آورده‌اند، در دست دارند. جالب اینجاست که یک درصد بالایی جامعه در سال ۱۹۸۰، ۲۰ درصد از کل سرمایه موجود در کشور را در اختیار داشتند. این میزان اکنون به ۳۶ درصد رسیده است!

در سال ۱۹۶۵ درآمد متوسط رؤسای کارخانجات و ادارات در ایالات متحده آمریکا معادل با ۴۴ برابر حقوق متوسط کارگران این کشور بود. این میزان اکنون به ۲۱۲ برابر رسیده است!

۱۸ درصد از کل جمعیت ایالات متحده آمریکا در زیر خط فقر زندگی کرده و فقیر محسوب می‌شوند.

۵ درصد از کل جمعیت جهان و ۷۵ درصد از کل افرادی که بیش از چند قتل به انجام رسانده‌اند در آمریکا به سر می‌برند.

۲۹ درصد از سفیدپوستان ایالات متحده آمریکا معتقدند که سیاهپوستان از توانایی ادراک کمتری نسبت به سفیدپوستان بهره مند هستند.

در یک نظرسنجی عمومی ۷۵ درصد از اهالی ایالات متحده آمریکا بیان داشتند که عبارت "از هر کس به اندازه توان، به هر کس به اندازه نیاز وی، نقل قولی از "مانیفست حزب کمونیست" نوشته کارل مارکس و فردریش انگلس، "نقل قولی از قانون اساسی این کشور می‌باشد.

۴۰ درصد از کل خبرهایی که در ایالات متحده آمریکا تهیه و ارائه می‌شوند در موسسات تبلیغاتی وابسته به شرکتها گوناگون تجاری تنظیم می‌گردند.

نوشته ای که در زیر ملاحظه می‌کنید، متن کامل سخنرانی "سون ولتر Sven Wolter"، هنرمند برجسته و انقلابی سوئد، در روز اول ماه مه ۲۰۰۰ در استکهلم می‌باشد. سون ولتر هنرمند تئاتر و سینمای سوئد که چندی است به ترانه خوانی نیز پرداخته است، سالهاست که عضوی شناخته شده در حزب "حزب کمونیستی مارکسیست - لنینیستها (انقلابیون) (P) KPML" در سوئد بوده و بعنوان یکی از سیمبلهای هنرمندان مترقی این کشور به شمار می‌آید. سون ولتر که سالهاست در نبردی بی‌امان بر علیه تمامی نیروهای سیاه جامعه سوئد و بخصوص نازیستها فعالیت چشمگیر داشته است مدتهاست که به خاطر تهدیدات فراوانی که نازیستها سوئد متوجه او و جان وی کرده اند، مورد مراقبت کامل و دائمی می‌باشد. جالب اینجاست که در این اواخر فاش شده است که او همزمان سالهاست که بعنوان یک نیروی فعال انقلابی و کمونیستی مورد نظارت کامل پلیس مخفی سوئد بوده و گویا نیروهای پلیس مخفی سوئد از سالهای دهه ۶۰ هرگام او را ثبت کرده اند! او در انتخابات سال ۱۹۹۸ بعنوان کاندید نخست حزب خود در انتخابات استانداری استکهلم معرفی شده بود. لازم می‌دانم که در اینجا از سون ولتر که با لطف تمام دست نوشته سخنرانی خود را برای برگردان به فارسی و چاپ در "پیام فدایی" در اختیار من گذاشت، تشکر کنم. این نخستین باری است که متن این سخنرانی به چاپ می‌رسد.

نادر ثانی

ضرورت دمکراسی و کمونیسم

متن کامل سخنرانی

سون ولتر

در روز اول ماه مه سال ۲۰۰۰

مردم می‌پرسند اوضاع دارد به طرف کدام جهنم دره ای می‌رود؟ دمکراسی به کجا رفته است؟ دمکراسی؟ مردم می‌گویند خوب است که افرادی وجود دارند که بر پاخاسته و مقاومت می‌کنند! به آنها می‌گویم که در اینصورت گامی پیش نهاده و به ما بپیوندید! برخی بهانه می‌آورند: یکی می‌گوید: "نه، می‌دانی من دیگر خیلی پیر شده‌ام!" دیگری می‌گوید: "آدم می‌خواهد کار خود را برای خودش نگه دارد!"، سومی می‌گوید: اوضاع به هر حال بهتر خواهد شد! اما اضافه می‌کند: "اما قوانین تازه بازنشستگی! لعنت به آنها!"

همزمان می‌توانم تصاویری از آنچه که در بالاسرها می‌گذرد به شما ارائه کنم. مکانی در یکی از مدارس شهر والدمارش ویک کرایه کرده بودیم تا در مورد نازیسم نو و مبارزه برای رسیدن به عدالت برای همه، سخن بگوییم. رئیس انجمن شهر این شهرستان - جالب آنکه نام او نیز مانند نام سخنران قبلی ما (۶) آندرش کارلسون بود - که یکی از افراد حزب مدارتها (۷) است در نوشته‌ای که در روزنامه این شهر درج شده بود نوشته بود که این امر که ولتر اجازه استفاده از مکان مدرسه را گرفته است یک فاجعه است. او خواستار آن بود که اجازه چنین استفاده‌ای هرگز به من داده نمی‌شد. و البته این خواسته خود را تحت نام دمکراسی بیان کرده بود.

امروز می‌خواهم در مورد ضرورت دمکراسی و کمونیسم با شما سخن بگویم. از ماه ژانویه امسال در سراسر سوئد، از آرویدزیاور Arvidsjaur (۱) تا ترلبری Trelleborg (۲) از استونگ سوئد Stenungsund (۳) تا والدمارش ویک Valdemarsvik (۴)، آرویکا Arvika، فینسپونگ Finspang، بلومسترمولا Blomstermala و کوملا Kumla (۵) در سفر بوده و با صدها انسان، افراد عادی و نیک ملاقات کرده‌ام. در بیشتر مواقع این شانس را یافته‌ام تا با بخشی از این افراد کمی بیشتر در مورد زندگی و سیاست به گفتگو بنشینم. این گفتگوها به من امیدی بیشتر، ولی در برخی از مواقع سرگیجه‌ای بسیار، بخشیده است. سرگیجه در این مورد که از این گفتگوها برمی‌آید که گویی کسی گوش نمی‌دهد، کسی نمی‌بیند و کسی برای آنچه در جریان است اهمیتی قائل نیست. مردم در حال کار کردن هستند و با شرافت تمام هر روز در حال اصرار معاش می‌باشند و گویا زندگی روزمره آنچنان است که باید باشد. اما آیا این کافی است؟ به دلیل تهدیداتی که نازیستها بر علیه من کرده‌اند در هر متر از مسیری که طی کرده‌ام نگرانی که محافظ جان من بوده است با خود داشته‌ام. و مردم از من پرسیده‌اند که چگونه می‌توانم طاقت آورده و روزهای خود را بدینگونه طی نمایم، معمولاً به مردم پاسخ می‌دهم که من مشکلی ندارم اما وضع ما، ما که توده این کشور هستیم، خوب نیست.

تجاوز قرار می‌گیرند کشورهای فقیر گفته می‌شود، اما به یاد داشته باشیم که این ثروت این کشورهاست که به غارت می‌رود، آینده این کشورهاست که از آنان گرفته می‌شود، کودکان این کشورها هستند که می‌میرند. کتاب "از میان ببرید" از "سون لیندکوئیست **Sven Lindkvist**" (۱۴) را بخوانید! در این کتاب از جمله نشان داده شده که چگونه فرهنگهای شکوفان برای دستیابی به منابع طبیعی آنان به خون و خاکستر کشیده شدند و این امر تحت نام دموکراسی و "آزادی‌گرایی، لیبرالیسم" به وقوع پیوسته است! به نوشته‌های "جان لاک **John Locke**" فیلسوف قرن هفدهم که حق مالکیت را فراتر از حق انسانی قرار می‌داد نگاهی تازه بیندازید!

و به یاد داشته باشید که آنچه از آن یاد شد تاریخ نیست، چیزی است که هم اکنون، بدون کم شدن شدت و حدت آن، در جریان است. بازار جهانی همه چیز را مورد عرضه و فروش قرار می‌دهد: ماشین، رایانه، فولاد، اسلحه و گوشت - گوشت انسان!

و ماتز یوهانسون در روزنامه سونسکا داگ‌بلاذت این را بخوبی می‌داند. و بنابراین باید گفت که او به هر شکل و حال تنها شید و دروغ‌گویی ساده بیش نیست. اما "حزب سوسیال دموکراسی سوئد" و "حزب چپ سوئد" ساکت هستند. و این سکوت را تحت نام دموکراسی در پیش گرفته‌اند.

من خواهان دموکراسی آنان نیستم و نمی‌خواهم چنین دموکراسی‌ای وجود داشته باشد. از اینرو من کمونیست هستم.

چندی پیش خواهان آن بودم که نامه‌ای برای فرزندان و نوه‌هایم، و بالاتر از آن برای تمامی کودکان این کشور، بنویسم، همانگونه که "چه گوارا" نامه‌ای برای فرزندان خود و کودکان کشورش نوشت. چند خطی را در شعری که دوستی تازه‌یافته، شاعری از ترکیه به نام "شوکتای کان **Schuktay Kaan**" که در تبعید در سوئد به سر برده و در اینجا شعر می‌نویسد یافتیم. او از زبان چه گوارا می‌نویسد:

"فرزندان من،

در هر کجای این کره خاکی که باشید،

غم و غصه را تنفس کنید.

تنفس غم و غصه‌ای که در هر کجا وجود دارد

باید آنگونه باشد که این غم و غصه

درون ما

چونان غم و غصه خود ما

احساس گردد."

آری باید اینگونه باشد. واقعیت به همین سادگی است. ما باید به این گفته گوش فرا دهیم. این سخن دربرگیرنده خلاصه سرشت درونی همبستگی است. خلاصه‌ای که به این سادگی و روشنی بر زبان آمده است. اینجا سخن از سرشت واقعی دموکراسی است!

رئیس انجمن شهر دیگری، مدیرات دیگری از شهر کالمار، گفته بود این امر که به ولتر اجازه داده شده که در این شهر تئاتر بازی کند واقعه‌ای اسفناک است. او نیز تحت نام دموکراسی سخن گفته بود.

در یوله **Gavle** (۸) در مناظره‌ای که در یکی از دبیرستانهای این شهر برگزار شده بود در مقابل "استوره کارلزبورگ **Sture Karlsborg**" قرار گرفتم. فکر می‌کنم که او دارای دکترای علوم اجتماعی بود. او در تعجب بود که چگونه در دورانی که فردی مانند "کارولینا ماتیس **Karolina Mattis**" (دخترک نازیست شهر اومئو **Umea** (۹) که حتماً معرف حضورتان هست!) (۱۰) مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرد، به فردی مانند من اجازه داده می‌شود که آزادانه به این گوشه و آن گوشه رفته و به فعالیت مشغول باشد. او معتقد بود که افرادی مانند من را بایست ساکت کرد. او هم تحت نام دموکراسی سخن می‌گفت.

در این اواخر تعداد مقالات و نوشته‌هایی که از این و آن به روزنامه‌ها ارسال می‌شود، از فردی مانند آستفان اسکوت **Staffan Skott** (۱۱) گرفته تا امضایی به نام "لیبرال عدالت جو در شویو **Sjoberg**" (۱۲)، نوشته‌هایی که در آنان از واژه دموکراسی چونان اسلحه‌ای برای بستن دهان افرادی که عقایدی مانند ما که امروز از این جایگاه با شما سخن می‌گوییم استفاده می‌کنند هر چه بیشتر شده است. بریده چنین مقالات و نوشته‌هایی روی میز کار من جای زیادی را اشغال کرده‌اند و جالب اینکه از "حزب سوسیال دموکراسی سوئد" و "حزب چپ سوئد" سخنی شنیده نمی‌شود.

اما من دمکرات بوده و درست از این رو کمونیست هستم. کمونیست هستم چرا که خواهان وجود دموکراسی به معنای مطلق آن، اداره کشور بوسیله خلق، قدرت خلق، می‌باشم.

چندی پیش در روزنامه "سونسکا داگ‌بلاذت **Svenska Dagbladet**" (۱۳) سردبیر این روزنامه "ماتز یوهانسون **Mats Johansson**" نوشته بود که دموکراسی‌ها هیچگاه با یکدیگر نچنگیده و هیچگاه با یکدیگر نخواهند جنگید. می‌توان عقیده‌ای را که ماتز یوهانسون بیان کرده است به اشکال گوناگون دید. اگر بخواهیم لطف بسیاری شامل حال ایشان بکنیم، باید بگوییم که گویی ایشان کر و کور تشریف داشته و یا اینکه سر او را مورد عمل جراحی قرار داده و بخشی از مغزش را درآورده‌اند. یا اینکه باید بگوییم که او چیزی بجز یک شید نیست، چرا که فکر نمی‌کنم او خواهان آن باشد که بگوید نباید دنیای غرب، با ایالات متحده در راس آن، را دمکراتیک به حساب آورد! نه او نمی‌تواند خواهان بیان چنین سخنی باشد. قرن گذشته سرشار از حملات خونین کشورهای به اصطلاح دمکراتیک به یکدیگر و بیش از آن به کشورهای فقیر و فاقد مقاومت می‌باشد. و سخن از این حملات تازه در زمانی به میان می‌آید که نخواهیم از غارت وحشیانه کشورهای که معمولاً کشورهای فقیر خوانده می‌شوند و میلیونها قتلی که به این کشورها تحمیل می‌شوند سخن بگوییم. به این بخش از جهان که مورد

"زبان‌شناسانی هستند که در این مورد که چگونه افرادی که بعنوان مذاکره‌کننده سندیکایی انتخاب شده‌اند واژه‌های حقوقی زبان قرارداد را از آن خود می‌سازند - تا بهتر بتوانند حرف رفقای خود را بر زبان بیاورند - بدون آنکه معلوم باشد پندارهای این زبان را نیز می‌پذیرند، تحقیق کرده‌اند.

گذشت زمان لازمه طی این پروسه است اما آنگاه به ناگاه خیانت جلوه‌گر می‌گردد.

برنامه حزب را می‌خوانم. پاراگرافهای بلندی که سرشار از فوت و فن‌های تکنیکی می‌باشند که چگونه سوسیالیسم دمکراتیک عملی خواهد شد و ابزارهای ما کدامین هستند. این پاراگرافها بلند و پیچ‌درپیچ‌اند آنگونه که حتی یک دکتر زبان‌شناسی مدتی طولانی - و شاید برای همیشه - در لابلای پیچ و خمهای آن گم می‌شود.

اخلاق را نمی‌توان مبدل به فوت و فن کرد چرا که آنگاه خیانت آغاز می‌گردد!

و زمان درازی است که این خیانت در جریان است. چیزی نمانده که به تکمیل خود برسد. "جان پیلگر **John Pilger**"، روزنامه‌نگار و بحث‌کننده انگلیسی به نقل از آدواردو گالیانو **Eduardo Galeano**، که عجبویه‌ای در شعر مزج سیاه می‌باشد، نوشته است:

"دیگر مکانی برای انقلابیون، به استثنای جعبه‌ای شیشه‌ای در موزه باستانشناسی، باقی نمانده است. و دیگر مکانی برای چپ، به استثنای چپ سرشار از پشیمانی که حاضر باشد در کنار سمت راست بانکداران جای گیرد، باقی نیست! همگی ما به مجلس جهان‌شمول به خاکسپاری سوسیالیسم دعوت شده‌ایم. گفته می‌شود که تمامی بشریت در صف عزاداران این مرحوم جای گرفته‌اند. من باید اذعان دارم که اعتقادی به این امر ندارم. شرکت‌کنندگان در صف عزاداران متوجه نیستند که این کدام جنازه است که به خاک سپرده می‌شود!"

آیا نام این جنازه دمکراسی است؟ اما دمکراسی زنده است! البته نه دمکراسی آنان، مدتی است که بوی مرگ از آن برخاسته است. اما دمکراسی ما زنده است.

آری برخی خیانت را به منتهای درجه آن رسانده‌اند. "حزب چپ سوئد" به دم "سوسیال‌دمکراسی" این کشور که خود به دم بورژواها چسبیده است، چسبیده است! گودرون می‌خواهد در حکومت سهیم باشد و از این رو می‌بایست دیگران به سوسیالیسم برسند! ما این مهم را به انجام خواهیم رساند! اما باید در همینجا گفت که "یوران **Goran**" (۱۹) خواهان

راستی به این امر توجه کرده‌اید که نیروهای بورژوازی هرگاه از دمکراسی سخن می‌گویند عبارت زیر را به کار می‌برند؟ می‌گویند: "ما باید از دمکراسی خود دفاع کنیم." دمکراسی ما! آری! دمکراسی آنان! دمکراسی پوسیده و متعفن قدرتمندان! که تا بی‌نهایت از دمکراسی توده‌ها، دمکراسی ما، فاصله دارد!

در این اواخر تلویزیون سوئد سه برنامه در مورد کمونیسم سوئد، تحت نام "کمونیستهای سوئد"، به نمایش گذاشت. من از این سری تنها برنامه پایانی را دیدم. در این برنامه با افراد بسیاری مصاحبه به عمل آمده بود. افرادی مانند "لارش ورنر **Lars Werner**" (۱۵)، "گودرون شی‌مان **Gudrun Schyman**" (۱۶)، "آندرش کارل‌بری **Anders Carlberg**" (۱۷) و بسیاری دیگر از افراد در مقابل دوربین تلویزیون قرار داده شده بودند. افرادی که تماماً، به استثنای دو و یا سه نفر با لبخندی تمسخرآمیز بر روی لبان خود و با بیانی کنایه‌آمیز "کوزراه" خود را مورد نقد قرار داده و از "کج‌اندیشیده‌های خود دوری می‌جستند. یکی از استثناها که توجه من را به خود جلب نمود پیرمردی از "نورلند **Norrland**" (۱۸) بود. او در ۱۰ ثانیه‌ای که به وی اختصاص داده شده بود تنها گفت: "من همیشه کمونیست بوده‌ام و این امری است که از آن احساس غرور می‌کنم." اما "لارش ورنر" وقت زیادی را به این امر اختصاص داد که بگوید که چگونه جوانان در سالهای دهه ۱۹۷۰ با پوشیدن لباسهای کهنه و پاره‌پوره وانمود می‌کردند که پرولتر هستند. او اضافه کرد که یکی از این افراد از او خواهش کرده بود که او یکی از پیراهنهای دوران بنایی خود را که در زیرزمین خانه به جارختی آویزان بود برای چنین استفاده‌ای به او بدهد! و جناب ورنر از این امر احساس تاسف کرده و می‌گفت که این کار عمل احمقانه‌ای بود!

درست در همان موقع بود که با خود اندیشیدم باید به لارش ورنر گفته شود "این کار جوانان در آن زمان نبود که مهمترین اهمیت را داشت، بلکه مهمتر از آن امر، این بود که اینگونه معلوم است تو زمانی که پیراهن کار خود را در زیرزمین آویزان کردی، ایده‌آلهای خود را در عمقی بیشتر به قلبی آویخته و رفتی! در آن زمان تو وجود خود را از احساس طبقاتی خود تهی نمودی. آن زمان تو به طبقه کارگر خیانت کردی. آن موقع تو همیستی را در درون خود دفن کردی. می‌فهمی چه می‌گویم؟ شاید نه! تو همیشه فرد صادقی به نظر می‌آمدی. شاید زرق و برق کاخ قدرت چشمانت را کور کرده بود. شاید نتوانستی در مقابل رایحه مطبوعی که از قابلمه‌های پر گوشت آشپزخانه این کاخ به مشامت می‌رسید مقاومت کنی. شاید عیب تنها این بود که تو ترسوئی بیش نبودی، که البته این ضعفی انسانی و قابل درک است! اما تو، زمانی که بیشتر و بیشتر به راست رفتی و می‌پنداشتی تنها خواهان بهبود اوضاع هستی، افراد زیادی را با خود بردی! یادت هست که تو از جمله افرادی بودی که زمانیکه جوانان نمی‌توانستند آموزش اپوپرتونیسیم برای طبقه کارگر را بپذیرند خواهان وجود نظم و انضباط در حزب بودی؟ شاید اوضاع درست به همان سادگی که "استیگ شودین **Stig Sjodin**" در شعری زیبای بر روی کاغذ آورده است، بود؟

صبر داشته باشید! بزودی همگی اینان رقص خود به ساز مُدراتها را آغاز خواهند نمود!

کشور به گمانم همانند یک گاری که در سرازیری در حال حرکت است می‌آید. اسپهایی که این گاری را می‌کشند مُدراتها و لیبرالهای نو هستند. حرکت به سهولت به انجام درمی‌آید و اسپها حتی به نفس‌تنگی مختصری هم نیفتاده‌اند. "یوران پرشون"، با عینکی که مه شیشه‌های آن را پوشانده است، در جایگاه گاری‌ران قرار گرفته و لبخند مختصری بر لبان دارد. افساری که در دست دارد ول و آزاد است. "گودرون" در پشت سر او نشسته و فریاد می‌زند: "توقف کن!" اما او لبخند زده، می‌خندد و به همراه او می‌رود.

ما باید افسار را از دست اینان بگیریم. باید گاری را نگه داشته، گاری‌رانان بورژوا را از جا رانده، گاری‌ران را از کار مرخص کرده و از گودرون بخواهیم که به خانه رفته و "مانیفست" را بخواند! و این عمل را باید تحت نام دمکراسی به انجام رسانیم.

ما باید این عمل را به انجام برسانیم، چرا که کس دیگری این کار را برای ما به انجام نخواهد رساند! کس دیگری جز ما نیست که از دمکراسی در مقابل این دشمنان عدل و همبستگی دفاع نماید. این واقعیت‌سالیهای دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بود و این واقعیت امروز است! و این عمل را تنها برای خودمان به انجام نخواهیم رساند. ما در مقابل تمامی زمان خود و آینده مسئولیت داریم.

ما نمی‌توانیم به نیرویی جز نیروی خود اعتماد کنیم. روزنامه‌ها در نقش خود بعنوان همگام و سکوت‌کننده به انجم‌درسیده‌اند. گاه‌گاهی صدای فریاد اعتراضی بلند می‌شود اما به سرعت خاموش می‌گردد - اینها اعتراضاتی جدی نبوده و نیستند. و در تمامی مدت زبان و واژه‌ها را به بازی گرفته و پشت و رو می‌کنند. سرمقاله روزنامه "اکسپرس **Expressen**" (۲۵) در شماره دیروز (۲۶) آن به ویتنام اختصاص داده شده بود. خوب است! اما در جا به جای این مقاله جنگ خانمان‌برانداز و ویرانگر ایالات متحده آمریکا یک "اشتباه" خوانده شده بود. این مقاله با چند خط که من ناچار شدم چندین بار بخوانم تا مطمئن شوم که اشتباه نخوانده‌ام به پایان رسیده بود. "هیچ دلیلی وجود ندارد که این نگارش تاریخ را (که مطابق آن جنگ ویتنام یک "اشتباه" بوده است) مورد بازبینی قرار دهیم. در عوض باید خوشحال باشیم که سیاست خارجی امروز ایالات متحده آمریکا توسط دلایلی که بسیار بیشتر ایدئولوژیک هستند، اداره می‌شود." اکسپرس فاقد نقطه حقیض می‌باشد؟

چه کسانی بجز ما باید خوشحال باشند؟ والدین ۵۶۰ هزار کودک عراقی که به دلیل عملیات و تحریم‌های ایالات متحده آمریکا و ناتو جان داده‌اند؟ فاجعه‌ای که در مورد آن "مادلین اولبرایت **Madeleine Albright**" (۲۷) گفت: "به بهای آن می‌ارزد!" صدها هزار نفری که در جنگ ناتو بر علیه یوگسلاوی و کوسوو جان خود را از دست دادند؟ مبارزان راه آزادی در تی‌مور شرقی که با گوشت و استخوان خود

همزیستی با گودرون نیست چرا که تصور می‌کند که دوستان سمت راست تر عصبانی خواهند شد!

و تمامی این امور تحت نام دمکراسی به انجام می‌رسند!

چند روز پیش پرونده خود را از "سپو **SAPO**" (۲۰) دریافت کردم. شامل ۷۸ صفحه بود. البته نوشته بودند که ۱۷ صفحه از این صفحات تا آن حد حساس هستند که تنها اگر به اداره آنها رفته و درخواست کنم اجازه خواندن آنها، البته در آنجا، به من داده خواهد شد! خب! بیشترین حجم این ۷۸ صفحه بریده‌هایی از جراید در مورد فعالیت من در عرصه سیاست در خلال ۳۰ سال گذشته (از سال ۱۹۷۰ تا پاییز گذشته) می‌شد. گمان می‌کنم که تهیه چنین پرونده‌ای چیزی بجز به باد دادن پول نبوده است و با لبخندی بر لب به لحظاتی در خلال این سی سال که کارمندان پلیس مخفی سوئد این امکان را داشتند که روزنامه پرولترین **Proletaren** (۲۱) را بخوانند می‌اندیشم. آیا چیزی یاد گرفتند؟

نه، فکر نمی‌کنم نوشته‌های آن برایشان جالب باشد. جالب زمانی است که وسایل ارتباطات جمعی بورژوازی با تمامی نیرو به جوانانی می‌پردازند که در "لین‌شوپینگ **Linkping**" (۲۲) مکانی را برای به وجود آوردن "خانه جوانان" به اشغال خود درآورده بودند. در این هنگام داد و فریاد برمی‌آید که چرا این جوانان ماسک بر چهره داشته‌اند! وقاحت می‌تواند تا چه اندازه باشد؟! من این جوانان را که نمی‌خواهند چهره خود را به نمایش بگذارند درک می‌کنم. خود من ۳۰ سال تمام مورد تعقیب ماموران سپو بوده‌ام و آنان تنها ماسک (ماسک مدافعان جامعه!) بر چهره نداشته‌اند! آنان کاملاً نامرئی، کاملاً مخفی، بوده‌اند. آیا اگر آنچه را که سپو انجام داده است ما انجام داده بودیم، بورژواها آن را خطری بر علیه دمکراسی نمی‌خواندند؟ آیا آنچه را که بر سر ما رفته است خطری بر علیه دمکراسی می‌خواندند؟ چه زمانی این دورویی، این تزویر، به پایان خواهد رسید؟

زمانیکه "استِن آندرشون **Sten Andersson**" (۲۳) نگاهی به دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ انداخته و از فعالیت تبهکارانه جاسوسی دولت بر علیه ما کمونیستها دفاع به عمل می‌آورد، می‌گوید که این عمل "ضرورتی برای دفاع از دمکراسی" بوده است. اما چنین حرفی به همان اندازه که در آن زمان دروغی بیش نبود اکنون نیز چیزی جز یک دروغ نیست! آن زمان مدت مدیدی بود که سوسیال‌دمکراسی کار فروش حق خلق برای تصمیم‌گیری در مورد زندگی و آینده خود را به سرمایه آغاز کرده بود. فروش ارزشهای دمکراسی آغاز شده بود. در آغاز این خیانت با اجرای سیاست جامعه مرفه سوسیال‌دمکراتها به توازن درمی‌آمد اما در همان زمان حرکت به سوی وجود در کشتی‌ای که به سوی غرق شدن می‌رفت آغاز شده بود. و امروز این کشتی با سرعت شدیدی در حال سقوط به اعماق است. بیهوده نیست که در شرایط کنونی مُدراتها می‌خواهند مالیاتها را به میزان ۳۰ میلیارد کرون پایین بیاورند و صحنه آنچه‌آن است که گویی همگی قدرتمندان صحنه سیاسی از "دالتوس **Daleus**" (۲۴) گرفته تا "شی‌مان" فریاد اعتراض برآورده‌اند. اما

مدتی هر چه بیشتر این مواضع را گرفته و با پسرک نازیستی که به دانشگاه دعوت کرده بود ازدواج نمود!

۱۱. نام یکی از افراد شناخته شده دست راستی سوئد که از جمله ضدکمونیستهای سرسخت این کشور می باشد.

۱۲. نام شهر کوچکی در جنوب سوئد که به دلیل تجمع و فعالیت بسیاری از ضدخارجیها در آن در سوئد معروف شده است.

۱۳. بزرگترین روزنامه صبح محافظه کاران سوئد که ارگان اصلی این افراد و جریانها به شمار می رود.

۱۴. یکی از نویسندگان مترقی سوئد که فعالیت چشمگیری در راه افشای نازیستها کرده و کتاب بسیار جالبی در این مورد نوشته است.

۱۵. نام رهبر گذشته حزب چپ سوئد، فردی که در ابتدا و پیش از طی مدارج حزبی یک کارگر ساختمانی بود. در دوران رهبری او (در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰) این حزب با کمونیسم اروپایی نیز وداع گفته و واژه کمونیسم را از نام خود حذف کرد.

۱۶. نام رهبر کنونی حزب چپ سوئد. خانمی که با وجود آنکه خود در سالهای دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ از کمونیستهای به اصطلاح دوآتشه بود، امروز دیگر کاملاً تغییر جهت داده و در پی پیروی از سیاستهای سوسیال دمکراتهای سوئد مبارزه سختی بر علیه افرادی که در این حزب باقی مانده و خود را کمونیست می نامند آغاز کرده است.

۱۷. نام یکی از افراد شناخته شده "چپ" در سالهای پایانی دهه ۶۰ که بیش از دو دهه است که "چپ" واقعی را ترک گفته و در میان سوسیال دمکراتها به فعالیت مشغول است.

۱۸. نام شمالی ترین استان سوئد

۱۹. منظور یوران پرشون **Goran Persson** نخست وزیر سوسیال دمکرات کنونی سوئد است.

۲۰. پلیس مخفی سوئد

۲۱. ارگان حزب **KPML(r)** سوئد

۲۲. شهری دانشگاهی در سوئد

۲۳. یکی از چهره های سرشناس سوسیال دمکراسی سوئد، منشی این حزب در خلال سالهای بسیار و یکی از وزرای نامدار کابینه های سوسیال دمکراتهای این کشور

۲۴. لئارت دالتوس رهبر حزب مرکز، یکی از احزاب دست راستی سوئد که دارای تاریخ و مواضعی "دهقانی" می باشد.

۲۵. یکی از عصرنامه های دست راستی و لیبرال سوئد

۲۶. آخر ماه آوریل سال ۲۰۰۰، بیست و پنجمین سالروز پایان جنگ ویتنام

۲۷. وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا

سلاحهای مرگبار ایالات متحده آمریکا و انگلستان را تجربه کرده و شهادی تمامی دنیای غرب را به وضوح دیدند؟

نه! ما باید خود را بدون چشمداشت دریافت کمکی از سوی روزنامه های بورژوازی اداره کنیم. واقعیت همان است که "جان پیلگر" در کتاب خود "دستور جلسه جهانی"، به تحریر درآورده است: راه حل مشکل فقر آن است که ثروت بیکرانی که ثروتمندان از آنان به غارت برده اند به آنان باز گردانده شود. و این راه حل آسانی است که هیچ کس در مجامع رسمی نمی خواهد به آن بپردازد. سیستم نوینی که به کار گرفته شده است، سرمایه داری برای بی قدرتان و سوسیالیسم برای قدرتمندان بی قدرتان مورد آزار و اذیتی تمام قرار گرفته و قدرتمندان میلیارد میلیارد از کمکهای اجتماعی بهره مند میگردند. البته نمی خواهند که از واژه "سیستم" برای این امر استفاده کرده و به آن "ملدن کردن" جامعه اطلاق می کنند!

آری، واقعیت اینگونه است! پس بیهوده نیست که دلیلی برای ابتلا به سرگیجه موجود است. اما باید گفت که درست به این علت دلیلی بیش از این برای مبارزه و مقاومت وجود دارد! برشت می نویسد: "شکست خوردگان امروز، پیروزمندان فردا خواهند گردید!"

و گویی تمامی کشور در حال گام برداشتن به سوی غلیان است. جوش آرام و مختصری سوئدی موجود است که مانند شیشه ای که با محتوایی جوشان در محیطی آرام قرار داده شده در حرکت درآمده است. هنوز به زمان تپش شدید این غلیان مدتی باقی است اما صبر داشته باشید: بدون رفت و برگشت در حال نزدیک شدن است. و روزی که مبارزه توده ها برای عدل و دمکراسی به غلیان کامل درآید ما کمونیستها در صف نخست آن خواهیم بود. واقعیت چیزی جز این نیست. از اینرو کمونیسم یک ضرورت است. شعار ما این است: طبقه در مقابل طبقه!

توضیحات مترجم:

۱. نام شهری در شمال سوئد

۲. نام شهری در جنوب سوئد

۳. نام شهری در غرب سوئد

۴. نام شهری در شرق سوئد

۵. نام شهرهایی در بخش میانی این کشور

۶. رهبر کنونی حزب **KPML (r)**

۷. نام حزب محافظه کاران سوئد. در شرایط کنونی این حزب پس از حزب سوسیال دمکراتها دومین حزب بزرگ سوئد می باشد.

۸. نام شهری در مرکز سوئد

۹. نام شهری دانشگاهی در شمال سوئد

۱۰. استادیار جوانی که چند سال پیش در دانشگاه شهر اومو از یک فرد نازیست برای توضیح دادن مواضع نازیستها به دانشجویان دعوت به عمل آورده بود و از اینرو مورد خشم بسیار مردم سوئد و محافل دانشگاهی و تربیتی این کشور قرار گرفته و از سمت خود برکنار گردید. او با وجود آنکه در ابتدا داشتن مواضع نازیستی را انکار می کرد پس از



گزیده هایی از اظهارات سران نظام و مندرجات مطبوعات رژیم

گروههای مرجع روحانیت در بین نسل جدید سقوط کرده و جای خود را به گروههای دیگر داده است .

محسن قرائتی از آخوندهای حکومتی:
متأسفانه مساجد ما امروز به غم کده تبدیل شده اند و نماز جدی گرفته نمی‌شود.

محمد خاتمی رئیس جمهور در جریان سخنرانی در یزد:

تا قبل از دو خرداد با دو مشکل روبرو بودیم . یکی اینکه فرزندان انقلاب از انقلاب روی برگردانده بودند و دوم اینکه در سطح بین المللی در انزوا بسر می‌بردیم . در جریان انتخابات ریاست جمهوری، طی دیدارهایی که با رهبری صورت گرفت . این دو مساله مورد تاکید قرار گرفت . در نتیجه با راهنمایی‌های مدیرانه و داهیان ایشان انتخابات دو خرداد و مراحل بعد از آن آنچنانکه فکر می‌کردیم توانست فرزندان انقلاب برگرداند و ایران را از انزوای بین المللی خارج کند"

غلامعباس توسلی از طرفداران خاتمی:
حرکت رئیس جمهوری حرکتی اصلاحی برای خروج نظام از بن بست است .

حمید رضا جلالی پور فرماندار سابق مهاباد: آنچه را که امروز شما شاهد آن هستید حرکتی در جهت یک جامعه مدنی است نه یک جنبش انقلابی..... ما در حال تغییر دادن نظام نیستیم، ما در چهارچوب خود نظام به فعالیت مشغولیم تا اوضاع را کم کم تغییر دهیم .

محمد خاتمی رئیس جمهور: در وضعیت جدید دلبستگی مردم بویژه نسل جوان به نظام، رهبری، دولت و دستاوردهای انقلاب بیشتر شده که اینها پایه های امنیت ما هستند.

خامنه ای: خشونت هم بد است و هم خوب است ما خشونت قانونی داریم و خشونت غیرقانونی. خشونت قانونی حتی خوب و لازم است ما باید قاطع باشیم و در مقابل شورش ، تجاوز و تخلف به خشونت متوسل شویم .

روزنامه عصر آزادگان : "مردم همیشه قابل کنترل نیستند، و برای همین هم باید میزان فشاری که به آن وارد می‌شود محاسبه شده باشد."

رجبعلی مزروعی رئیس انجمن صنفی روزنامه نگاران : با رعب و ارهاب نمیتوان مردم را به تمکین از حکومت وادار کرد.

رسول منتخب نیا عضو شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز: امروز عده ای امنیت شغلی، اقتصادی و قضایی دارند و از هر جهت احساس امنیت می‌کنند در مقابل ، محرومان ، مستضعفان و پابرهنگان ، نه به قدرتمندی متصل هستند و نه امنیت دارند.

روزنامه مشارکت: مردم مطالباتی دارند، چه بخواهیم چه نخواهیم اکنون پژواک مطالباتشان را در لابلای صفحات روزنامه ها در شکلی آرام ، منطقی و قابل کنترل می‌شنویم، نگذارید این پژواک فریادی شود که طنین آن چنان گنج و حیرانمان سازد که ندانیم چه باید کرد.

علیربیمی معاون سابق وزارت اطلاعات و مسئول روزنامه کار و کارگر: سنجشی که در بین نسل جدید انجام شده است ، نتیجه آن نگران کننده و تکان دهنده است ، در این سنجش ،

سعید حجاریان : خشونت می‌تواند موجه نیز باشد..... مقابله با تروریستها..... اگر چه در ظاهر خشونت آمیز به نظر می‌رسند. اما خشونتی موجه قلمداد می‌گردند.

خامنه ای: حکومت اسلامی بایستی با قدرت با قاطعیت با خشونت، از اسم خشونت که نباید ترسید ، رفتار بکند.

شاهرودی رئیس قوه قضائیه : نقطه نظرها و سیاستهای مطرح شده در سخنان رهبر معظم از نظر شرعی و قانونی برای همه دستگاههای کشور بویژه قوه قضائیه که مشروعیت مستقیم آن از رهبری است لازم الاتباع و حکم قانون دارد.

عبدالحمید محتشم پاسدار مدیر مسئول نشریه الثارات الحسین : ما در ازای قتنه ای که بخواهد بیاید و حاکم شود..... نمیتوانیم آن را تحمل بکنیم و می‌گوئیم این قضیه را باید سد کرد ولو به قتل باشد.

ابوالقاسم خزعلی عضو شورای نگهبان : این اصلاح طلبها دشمن اسلام هستند، همینطور که روزه هرسال واجب است وظیفه شماس است که اینها را هر جا می‌بینید بکشید.

اسدالله بادامچیان از هیاتهای متکلفه اسلامی: خاتمی یک سید خوش تیپ است که "حرفهای قشنگی میزند تا آن جا که برخی میگویند "حرف درمانی" ایشان خیلی جالب است."

روزنامه رسالت: آقای رئیس جمهور، مصیبت امروز ایران آن است که یک عده هم می‌خواهند نقش حاکمیت را ایفا کنند و هم نقش اپوزیسیون را.

روزنامه عصر آزادگان:

اصلاح طلبان نیز امنیت را به دمکراسی و جابه جایی قدرت ترجیح خواهند داد.

روزنامه جمهوری اسلامی: واقعیت

تلخی که اکنون با آن مواجه هستیم این است که کشور از هر نظر دچار بحران است. وضعیت اقتصادی به شدت نا امید کننده است. تفرقه و تشتت بیداد می‌کند..... اگر این روند ادامه پیدا کند، همه چیز از دست خواهد رفت و دیگر قابل جمع کردن نخواهد بود.

روزنامه ابرار: درگیریهای اخیر در برخی از شهرهای کشور باعث شده بعضی

از مسئولان کشور درصدد تشکیل ستاد بحران برآیند. در همین راستا دیروز شنیده شد که در سپاه پاسداران و سازمان صدا و سیما چنین ستادمان تشکیل شده است.

محمد خاتمی رئیس جمهور: هیچ چیز در این موقعیت خطرناک تر از ناآرامی نیست.

محمد علی نجفی رئیس سازمان برنامه و بودجه: "بحران تمام عیار در پیش است."

.....در این موقعیت بیش از همیشه نیاز به آرامش و همدلی داریم. نباید کاری شود تا رهبری..... نگران شوند.

محمد جواد لاریجانی:

حتی اگر نظام ایران از اسلامی به سکولار تغییر کند با بهبود وضعیت کارگر و سازمانهای دولتی روبرو نخواهیم بود و اقتصاد بهینه نخواهد شد و فساد دستگاههای اداری الزاما پایان نمی‌پذیرد.

چون این امور به مقوله کارآمدی نظام وابسته است و نظامهای عقب مانده، صرفنظر از اینکه چه مبنای مشروعی است

داشته باشند، ناکارآمد هستند. روزنامه ابرار: روشن است نهاد سپاه، خط قرمزی است که هرکس در هر مقام بخواهد از آن عبور کند با مشت آهنین و خرد کننده ملت مواجه خواهد شد.

عماد الدین باقی: گویی مدل مطلوب برخی آقایون و گروهها "مدل جامعه گورستانی" است و می‌خواهند همه مثل اموات باشند و هیچ صدایی نداشته باشند و عده ای به عنوان رهنمای قوم هر آن چه اراده می‌کنند انجام دهند.

محتشمی در رابطه با بیانیه سپاه پاسداران: هر ناظر خالی الذهنی که مطالب این بیانیه را بشنود گمان می‌کند، کشور در آستانه حکومت نظامی و جنگ داخلی است.

روزنامه گزارش: درگیری جنگی با کشوری بیگانه خواست و آرزوی ماست.

رفسنجانی: وضعیت فعلی کشور تا حدودی شبیه "سالهای ۵۸ تا نیمه سال ۶۰" است

جهان،..... از صفحه ۲۶

یکم شد.

جهانی که علی رغم همه تبلیغات و هیاهوهای ضد انقلابی و ضد کمونیستی، شاهد مقبولیت مجدد ایده های چپ و انسان دوستانه و عدالت خواهانه می باشد.

بر پایه آنچه گفته شد سؤال این است که آیا وظیفه جریانات و انسانهای روشنفکر و ترقی خواه، و بطور اخص آنهایی که ادعای انقلابی - کمونیست بودن را دارند، این است که خود را به واگن "دمکراسی" بورژوازی و ادعاهای فریبنده آن ببندند و یا آن که هرچه جدی تر و فعالتر در راه و مسیر افشای ماهیت ارتجاعی و فاسد سرمایه داری امپریالیستی، در خدمت روشنگری و سازماندهی نیروی طبقه کارگر و خلقهای جهان به هدف انقلاب و برپائی جهانی که بر پایه های آزادی، برابری و انسان دوستی بنا شود قدم بگذارند؟

به نظر ما واقعیات عینی و مادی حاکم بر جهان و زندگی طبقه کارگر و خلقهای جهان تأیید کننده دومی است. به امید آنکه بتوانیم در این راه صادق، آگاه و کوشا باشیم.

غ. آمریکا

تصحیح و پوزش

در نشریه "پیام فدایی" شماره ۲۷، در خبر مربوط به "رفسنجانی چهل و ششمین ثروتمند جهان"، متأسفانه این خبر ناقص چاپ شده که در اینجا ضمن پوزش به درج کامل آن اقدام می‌ورزیم: در حالیکه بنا به اعتراف سردمداران دزد و فاسد رژیم، بیش از نیمی از آحاد جامعه در زیر خط فقر زندگی می‌کنند، اخیراً یک مجله امریکایی نام هاشمی رفسنجانی را به عنوان چهل و ششمین ثروتمند جهان چاپ نمود.

همچنین در همین شماره در صفحه ۳۳ سطر ۱۴، لغت محاسن به اشتباه مماس چاپ شده است که به این وسیله به تصحیح آن اقدام می‌ورزیم.

مخفی کردن جسد قربانیان خیزش دانشجویی -**مردمی تیرماه توسط رژیم**

مزدوران رژیم جمهوری اسلامی ۱۰ ماه پس از سرکوب وحشیانه خیزش دانشجویی مردمی تیرماه سال گذشته جسد چهارمین قربانی این واقعه خونین را به خانواده اش در شیراز تحویل دادند.

جسد این دانشجوی مبارز ۱۹ ساله که "مختار ابراهیمی فر" نام داشت پس از آنکه ۱۰ ماه توسط مزدوران حکومت در پزشک قانونی شعبه سوم تهران مخفی شده بود، برای تدفین به روستای محل زادگاهش در شیراز منتقل شد. مقتول در اثر اصابت رگبار مسلسل نصف سر خود را از دست داده بود.

افشای این جنایت هولناک در شرایطی صورت می‌گیرد که سران مزدور جمهوری اسلامی وقیحانه در هر فرصتی کشتار توده‌ها و سرکوب وحشیانه آنها در جریان خیزش تیرماه توسط نیروهای سرکوبگر را انکار نموده و ریاکارانه از زبان خاتمی مزدور اعلام کردند که در جریان این وقایع حتی یک گلوله به سوی مردم شلیک نشده است.

تشدید فقر،

ارمغان نظام سرمایه داری

اخیرا معاون اجرائی صندوق بین المللی پول اعلام کرد که درآمد تقریبا ۲ میلیارد نفر از مردم، یعنی نیمی از جمعیت کل جهان کمتر از ۲ دلار در روز است.

نگاهی به**اطلاعیه های دریافتی**

در صفحه ۱۸

نو خبر از امریکای لاتین

با پیشرفت مبارزات مردم کلمبیا بر علیه دیکتاتوری حاکم بر این کشور، دولت کلمبیا سرانجام مجبور شد تا قسمتی از نوار مرزی شمال این کشور که تحت کنترل مبارزین (ALN) ارتش آزادیبخش ملی کلمبیا قرار دارد را منطقه آزاد شده اعلام کند.

همچنین در رویدادی دیگر دولت بولیوی در لاپاز پایتخت این کشور اعلام وضعیت اضطراری کرد. اعلام حالت اضطراری پس از تظاهرات گسترده مردم در چند شهر بزرگ بر علیه "خصوصی کردن آب کشور" صورت گرفت. در این تظاهرات ۶ نفر کشته شدند.

طالبان و تشدید فشار بر**مردم افغانستان**

بنابه اظهارات کارکنان سازمان ملل در افغانستان، مزدوران طالبان به مردم دستور داده اند تا شیشه های پنجره طبقه اول منازلشان را رنگ سیاه بزنند تا به این ترتیب کسی نتواند زنان داخل خانه را ببیند.

پست الکترونیک E-Mail**ipfg@hotmail.com****شماره فکس و تلفن برای تماس با****چریکهای فدایی خلق ایران :****۹۳۱۳ ۸۰۰ - ۱۸۱ (۰۰۳۳)****برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران با نشانی زیر****مکاتبه کنید :****BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England****"پیام فدایی" بروی شبکه اینترنت**

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت :

http://www.fadaee.org/

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمائید.

**National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434****P O Box 8082
4 the Broadway , Wood Green
London N22 6BZ, England**

آدرس بانک :